

آشکار کنندۀ حق و در هم شکنندۀ باطل آمد!

من آمده‌ام تا به حق شهادت دهم و راه حق و حقیقت را آشکار سازم؛ آمده‌ام تا شالوده باطل را در هم شکنم و به حول و قوه الهی و با کمک کسانی که به آن ایمان دارند، ساختار حق را بنا سازم؛ بلکه من خود یکی از نشانه‌های راه هستم؛ پس بر حذر باشید از اینکه به نشانه مشغول شوید و غایت و هدف را از یاد ببرید. غایت شمار سیدن است و هدفتان معرفت. بلکه از خداوند در خواست دارم و به شما بزرگان ارجمند امیدوارم که شما نیز این گونه نشانه‌هایی در مسیر الهی باشید، و به منزله دلالت‌هایی در مفازها (بیابان‌های بی آب و علف) و هدایت‌کنندگان به حق و به خدای سبحان باشید که افراد ره‌گم‌کرده را هدایت و راهنمایی می‌کنید.

یقین کامل داشته باشید که خدای سبحان همواره با شماست. برای خداوند سبحان اخلاص و رزید. هریک از شما باید به تنهایی حق را برگیرد و جز خدا چیز دیگری را با آن رانیند، و با همه باطل با یقین ستیز کند؛ به این ترتیب هریک از شما باید خود یک امت باشد.

سید احمد الحسن، کتاب «در محضر عبد صالح» جلد دوم

انسان‌های قبل از حضرت آدم علیه السلام

سلسله مقالات پاسخ به بدعت

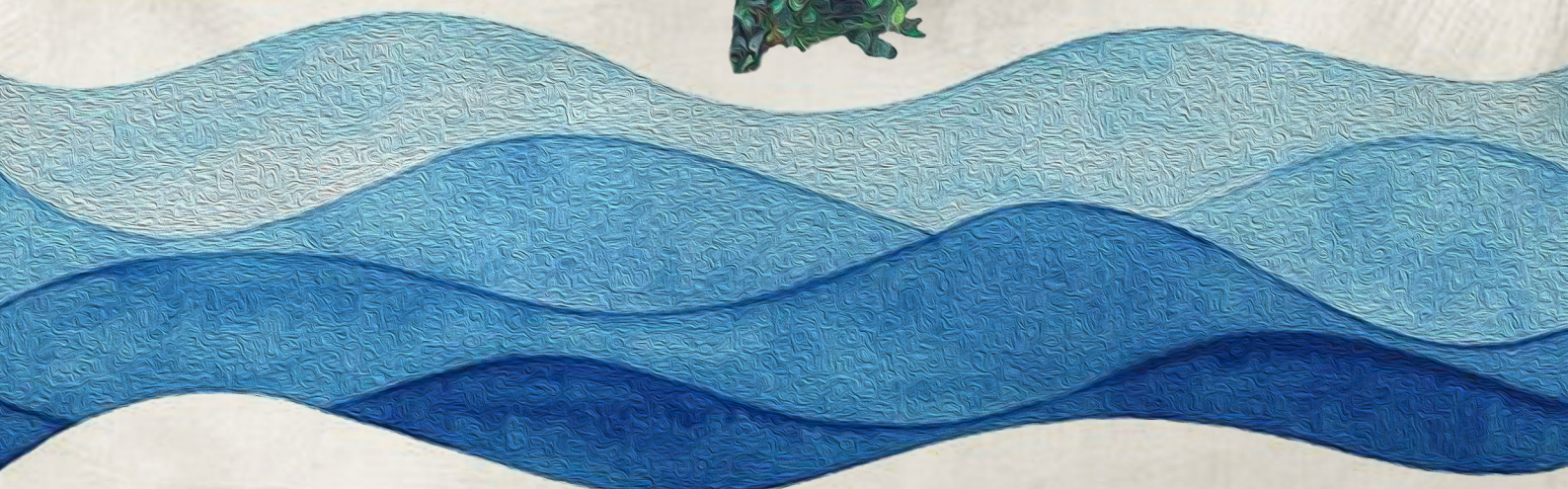
شماره ۱۰۴ ایوحنای دمشق

قسمت بیست و سوم

حجت‌شناسی قرآنی

قسمت اول

بررسی ادعای محمد صحاف کاشانی
در باره کلمه «خسین» در کتاب یوحنا



سید احمد الحسن کیست؟

سید احمد الحسن، فرزند سید اسماعیل، فرزند سید صالح، فرزند سید حسین، فرزند سید سلمان، فرزند امام محمد بن الحسن العسکری علیه السلام است. ایشان وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام است و برای هدایت و زمینه‌سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود، برای شیعیان و همان مهدی متولدشده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول الله صلی الله علیه و آله بشارت تولد ایشان را داده‌اند و نیز فرستاده‌ای از سوی حضرت عیسی علیه السلام و حضرت ایلیا علیه السلام برای مسیحیان و یهودیان است. ایشان دعوت الهی خویش را به‌دستور پدر بزرگوارش امام مهدی علیه السلام، در سال ۱۹۹۹ در نجف اشرف، پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی همچون دعوت رسول الله به همه جهان انتشار یافت. سید احمد الحسن برای اثبات حقانیت خویش، به قانون معرفت حجت‌های الهی احتجاج می‌کنند: این قانون از سه اصل تشکیل می‌شود:

۱. نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول الله صلی الله علیه و آله را مطرح کرده‌اند و نام مبارک احمد به‌عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است.

۲. علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده و با آن، همه علمای ادیان و بزرگان الحاد را به تحدی فراخوانده‌اند.

۳. پرچم البیعة لله (دعوت به حاکمیت خدا)

ایشان یکی از اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در وصیت آن حضرت در زمان وفاتش به وی تصریح شده است: از اباعبدالله جعفر بن محمد از پدرش امام باقر از پدرش صاحب پینه‌ها زین العابدین از پدرش حسین زکی شهید از پدرش امیرالمؤمنین؛ که فرمود: «...ای ابالحسن، صحیفه و دواتی حاضر کن؛ و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وصیتش را املا فرمود تا به اینجا رسید که فرمود: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و پس از آن‌ها دوازده مهدی. ای علی، تو نخستین دوازده امام هستی... و ایشان دوازده امام‌اند و سپس دوازده مهدی خواهد بود... پس اگر زمان وفاتش رسید، آن [خلافت] را به فرزندش، نخستین مهدیین تسلیم کند که سه نام دارد، نامی مانند نام من و نام پدرم که عبدالله و احمد است، و نام سوم مهدی است و او اولین ایمان‌آوردگان است.»

پیام خردمندانه

فهرست

- انسان‌های قبل از حضرت آدم علیه السلام ۳
- پاسخ درباره‌ی گزّه‌ای که از شتر صالح متولد شد ۸
- بررسی ادعای «محمد صحاف کاشانی» ۱۳
- حجت‌شناسی قرآنی (قسمت اول) ۱۷



هفته‌نامه زمان ظهور

شماره ۱۷۱، جمعه ۲۰ بهمن ۱۴۰۲،
۲۸ رجب ۱۴۴۵، ۹ فوریه ۲۰۲۴
صاحب امتیاز: مؤسسه وارثین ملکوت

راه‌های ارتباطی:
WWW.VARESin.ORG
WWW.ALMAHDYOON.CO



هرگونه برداشت از هفته‌نامه با ذکر منبع بلامانع است.

زمان ظهور منتظر دریافت نظرات، پیشنهادات و انتقادات سازنده شما عزیزان است.

السلامة علیکم وعلیٰ آئالتهم وعلیٰ جمیع مسلمین و مسلمات

انسان‌های قبل از حضرت آدم (علیه السلام)

شاهدی قرآنی بر اندیشه سید
احمدالحسن در تکامل (فرگشت)



مقدمه

امروزه وقتی علم بر مرتجعین و علمای کلیسا پیروز شد، بسیاری از مردم به دلیل دل‌زدگی از رفتارهای وحشیانهٔ دادگاه‌های قرون وسطایی از دین فراری شده و خدا را نمی‌خواهند. نه به این دلیل که خدا نیست، بلکه شاید به دلیل ترس از اینکه شاید روزی دوباره کسانی به اسم خدا، مردم را در گمراهی فرو برده و در دادگاه‌های دینی‌شان آنها را شکنجه دهند.

روزگاری مردم می‌ترسیدند پیرسند آن لاک‌پشتی که جهان بر روی لاک آن قرار گرفته خودش روی چه چیزی ایستاده یا چه می‌خورد و کجا می‌خوابد؟ اما امروز آن علمای بزرگ در لاک خود بی‌اورند مجبورند پیشینیان خود را به باد تمسخر بگیرند، تا مبادا برگ کاهو را از دست بدهند. [۱]
مردم حق دارند از هر چه بوی دین می‌دهد فراری باشند؛ چون علمای دین هنوز هم حق

به قلم: کاظم محمدی

را نپذیرفتند و با پذیرفتن چرخش زمین به دور خورشید فقط یکی از چندین خاک‌ریز جهل و جهالت را از دست دادند. آنها هنوز معتقدند حضرت آدم (علیه السلام) اولین انسان روی زمین بوده و دگرگونش (فرگشت - تکامل) در خلقت انسان نقشی ندارد.

سید احمدالحسن در کتاب «توهم بی‌خدایی» مسئلهٔ فرگشت را به شکلی کاملاً علمی شرح داده است و بعضی از آیاتی را که به این مسئله اشاره دارند ذکر می‌کند. [۲] همان‌گونه که سید احمدالحسن به روشنی توضیح داده است، **فرگشت با دین هیچ منافات یا تناقضی ندارد.**

پس از تصمیمی) حاصل شده است.» [۵]
 با دقت در کلمات امام صادق (علیه السلام) روشن می‌شود آن امتی که قبل از ارسال پیامبران (علیهم السلام) بودند، نه مؤمن بودند و نه کافر. و این یعنی این دسته از انسان‌ها به این دلیل که هنوز پیامبری به سمت آنها نیامده بود و در نتیجه مکلف به پیروی از حجت خدا نبودند؛ نه مؤمن بودند و نه کافر؛ زیرا ایمان و کفر وقتی معنا پیدا می‌کند که کسی نسبت به چیزی تکلیف داشته باشد؛ و در این صورت اگر پیروی کرد مؤمن است و اگر پیروی نکرد کافر است.

در حقیقت ایمان و کفر به معنای تصدیق و ایمان به فرستاده الهی یا تکذیب و کفر

اوست؛ همان‌طور که امام صادق (علیه السلام) به این نکته تصریح کرده و فرمودند: «سپس بعد از آن، تصدیق و تکذیب رخ داد.» یعنی قبل از این، مردم دعوت‌های الهی را تصدیق و تکذیب نمی‌کردند چون اصلاً ارسال و بعثتی اتفاق نیفتاده بود که مردم مأمور و مکلف به تصدیق باشند یا بتوانند آن را تکذیب کنند. اما این چه بُرشی از تاریخ است که مردمی بوده‌اند اما به این دلیل که هنوز خداوند متعال اراده نکرده انبیا را مبعوث کند، یک امت واحد بودند؟ آیا غیر از این است که در این آیه خداوند از انسان‌هایی سخن می‌گوید که با فرستادگان الهی روبه‌رو نشدند تا تصدیق یا تکذیب کنند؟ و این یعنی مردمی قبل از حضرت آدم (علیه السلام) وجود داشتند و آنها همان کسانی‌اند که نه مؤمن بودند و نه کافر؛ چون هنوز پیامبری به سمت آنها نیامده بود تا آنها مأمور به پیروی از او باشند.

شاهد جالب و ظریف در تأیید این ادعای انتهای همین روایت است. امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «اگر از مردم بپرسی، می‌گویند همیشه همین‌طور بوده است، اما دروغ می‌گویند بلکه در این باره برای خداوند بداء حاصل شد.»

یعنی مردم به اشتباه گمان می‌کنند که همیشه و از ابتدای خلقت انسان‌ها پیامبران بوده‌اند و اولین انسانی که در روی زمین خلق شد حضرت آدم (علیه السلام) بود. در نتیجه خداوند هیچ‌گاه تصمیمش را تغییر نداده و همیشه این‌گونه اراده کرده است که مردم امت واحد نباشند و همیشه به جهت تصدیق و تکذیب انبیای الهی دچار امتحان و فتنه شوند. امام صادق (علیه السلام) تأکید می‌کند که برداشت

بدین شکل که فرگشت جسم انسان را پدید آورده و آنچه در بهشت دنیا آفریده شد، نفس انسانی است. [۳]

شاهدی قرآنی

غیر از آیاتی که ایشان در کتاب توهّم بی‌خدایی بدان اشاره کرده است شواهد دیگری نیز در قرآن یافت می‌شود.

از جمله آیاتی که در این خصوص می‌توان به آن اشاره کرد این آیه شریفه است: **(كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ)** (مردم یک امت بودند؛ سپس خداوند انبیا را مبعوث کرد، بشارت‌دهنده [برای بشارت دادن] و ترساننده [برای ترساندن مردم از عقوبت کارهایشان]). [۴]

مطابق این آیه مردم و انسان‌ها در برهه‌ای از زمان یک امت واحد و غیرمختلف بوده‌اند تا زمانی که خداوند اراده کرد انبیا و رسولان را مبعوث کند. روایت زیر از امام صادق (علیه السلام) به خوبی حقیقت این امت واحد از انسان‌های قبل از بعثت انبیای الهی شرح می‌دهد:

«عن ابن اذينة عن زرارة عن ابي عبد الله (عليه السلام) قال: قلت له كان الناس أمةً واحدةً لا مؤمنين ولا مشركين فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ قال كان الناس أمةً واحدةً لا مؤمنين ولا مشركين فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ فثم وقع التصديق و التكذيب و لو سئلت الناس قالوا لم يزل و كذبوا انما هو شيء بدا لله» (زراره می‌گوید از امام صادق (علیه السلام) درباره این آیه پرسیدم که مردم یک امت بودند نه مؤمن و نه مشرک؛ سپس خداوند انبیا را مبعوث کرد بشارت‌دهنده و ترساننده. امام (علیه السلام) فرمود: **مردم یک امت بودند نه مؤمن و نه مشرک؛ سپس خداوند انبیا را مبعوث کرد بشارت‌دهنده و ترساننده؛**

پس بعد از آن، تصدیق و تکذیب اتفاق افتاد. و اگر از مردم (در این باره) بپرسی می‌گویند همیشه همین‌طور بوده است (یعنی همیشه و از ابتدا پیامبران مبعوث می‌شدند و مردم از ابتدا دچار تصدیق و تکذیب بوده و هرگز امت واحد نبودند) ولی دروغ می‌گویند، بلکه در این خصوص برای خداوند بداء (تصمیمی

مردم و این امت واحده قبل از حضرت نوح علیه السلام بوده است:

«عن يعقوب بن شعيب، أنه سأل إيا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل: كَانَتِ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً. فقال: كان [الناس] قبل نوح عليه السلام أمة ضلال، فبدأ لله فبعث المرسلين، وليس كما يقولون: لم يزل و كذبوا...» «يعقوب بن شعيب از امام صادق عليه السلام درباره این آیه از کلام خداوند متعال که مردم امت واحده بودند سؤال کرد. امام فرمود: مردم قبل از حضرت نوح عليه السلام امت واحدی در ضلالت و گمراهی بودند. سپس برای خداوند در تصمیمش بداء حاصل شد و پیامبران را مبعوث کرد. و این گونه نیست که مردم می گویند همیشه همین طور بوده و دروغ می گویند.» [۸]

مطابق این دسته از روایات ممکن است کسی گمان کند که منظور از امت واحد در قرآن مردم قبل از حضرت نوح و بعد از حضرت آدم باشد. در این صورت استشهاد به آیه بالا برای وجود انسان هایی قبل از آدم عليه السلام نقض خواهد شد. در پاسخ به این مسئله می گویم:

اول از همه مطابق تصریح آیه شریفه و نیز روایات مورد بحث، این امت واحد قبل از ارسال تمامی رسولان و پیامبران بوده اند و معنایی ندارد که گفته شود مردم بعد از آدم و اوصیای ایشان تا قبل از حضرت نوح امت واحدی بودند تا زمانی که خداوند پیامبران را مبعوث کرد؛ زیرا قبل از حضرت نوح عليه السلام و بعد از حضرت آدم عليه السلام پیامبران همواره مبعوث می شدند و مردم نیز با پیروی یا تکذیب آنان به دو دسته تقسیم می شدند. مطابق تفسیر و شرحی که امام صادق عليه السلام ارائه دادند نیز بداء الهی اتفاق افتاد و خداوند انبیا را مبعوث کرد. یعنی قبل از آن انبیا مبعوث نمی شدند. در نتیجه معنا ندارد که بگوییم خداوند بعد از ارسال آدم و اوصیایش تا قبل از نوح عليه السلام اراده ای برای ارسال پیامبران نداشت.

دوم اینکه در روایت فوق آمده است که این امت در گمراهی بودند؛ یعنی پیامبری به خودشان ندیده بودند که بخواهند هدایت شوند؛ در نتیجه درست نیست بگوییم مردمان بعد از حضرت آدم عليه السلام و اوصیای ایشان همگی گمراه بودند.

سوم اینکه در روایت دیگری که از امام صادق عليه السلام نقل کردیم به صراحت آمده است که این جماعت

اهل سنت آن زمان (و هرکسی که چنین تصور کند)، غلط و دروغ نسبت به خداست، و درست و

حق این است که برای خدا در این امر بدا حاصل شده است؛ یعنی تصمیمی را بعد از تصمیم دیگر گرفته است و همیشه بر یک منوال نبوده است.

به عبارت دیگر در ابتدا خداوند اراده کرده است که مردمانی در روی زمین با عدم ارسال پیامبران، امت واحده و یکدست باشند و سپس اراده کرد که رسولانش را بفرستد تا مردم دچار امتحان و فتنه در مقابل فرستادگانش شوند و پس از تصدیق و تکذیب آنها امت های متفرق و مختلفی باشند:

(وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ) (و اگر پروردگارت می خواست، همه مردم را یک امت (بدون هیچ گونه اختلاف) قرار می داد؛ ولی آنها همواره مختلف اند). [۶]

پس حقیقت این است که خداوند برای امتحان مردم در این دنیا اراده کرد آنها مطابق اختیار و انتخاب خود با پیامبران مواجه شوند و هرگز با اکراه و اجبار، مردم را بر یک دین و آیین و امت واحد جمع نکند. اما می بینیم مطابق آیات دیگر

در برهه ای از تاریخ مردمانی بوده اند که به دلیل نداشتن آمادگی لازم برای مواجهه با انبیای الهی، خداوند چنین اراده کرده است که با عدم ارسال رسولان مردم دچار امتحان نشوند و مأمور به انجام اطاعت از ایشان نباشند و بدین ترتیب، امتی یکدست بودند:

(وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا) (در آغاز همه مردم امت واحدی بودند؛ سپس اختلاف کردند). [۷]

تا اینجا روشن شد که خداوند متعال در برخی آیات قرآن به این نکته تصریح می کند که مردم در برهه ای از زمان قبل از بعثت و ارسال رسولان، امت واحد و یکدستی بوده اند و سپس اراده کرده است که مردم با امتحان در مقابل فرستادگان الهی (بدون اجبار و اکراه) دچار اختلاف و تفرقه شوند. خوب است در تکمیل این بحث و دیدن زوایایی که کمتر مورد توجه قرار گرفته است به بررسی برخی از روایاتی بپردازیم که در تفسیر و شرح امت واحده بودن مردم وارد شده است.

روایات متعددی در ذیل آیه ۲۱۳ سوره بقره و در تعیین زمان برای امت واحد قبل از بعثت رسولان وارد شده است که طی آن ائمه علیهم السلام فرمودند این

خاندان عمران را [به خاطر شایستگی‌های ویژه‌ای که در آنان بود] بر جهانیان برگزید.» [۱۰]

اما علت اینکه چرا در این دسته از روایات به صراحت نفرمودند که این امت واحد گمراه که نه مؤمن بودند و نه کافر قبل از آدم علیه السلام بوده است؟ شاید بتوان گفت ائمه علیهم السلام به دلیل اعتقاد باطلی که مردم در زمینه خلقت انسان داشته و گمان می‌کردند اولین انسان روی زمین آدم ابوالبشر بوده است، بر این نکته تصریح و اصرار نمی‌کردند. مردم آمادگی لازم برای فهم مسئله دگرگونش (فرگشت و تکامل) را نداشتند. همان‌طور که امروزه با اینکه دگرگونش کاملاً به شکل علمی اثبات شده است، هنوز عده‌ای بر تعصبات باطل خود اصرار ورزیده و این نظریه را باطل می‌دانند. اما کسی که اندک عقل و انصاف داشته باشد متوجه منظور روایات خواهد شد. به روایت زیر دقت کنید:

«عن يعقوب بن شعيب قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله (كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً) قال: كان هذا قبل نوح أمة واحدة فبدا لله - فأرسل الرسل قبل نوح، قلت أعلی هدی كانوا أم علی ضلالة قال: بل كانوا ضلالا، كانوا لا مؤمنين و لا كافرين و لا مشركين» «يعقوب بن شعيب گفت که از امام صادق علیه السلام در باره آیه (مردم امت واحدی بودند) پرسیدم. فرمود: این امت واحد قبل از زمان نوح بوده است تا اینکه برای خداوند بدا حاصل شد؛ پس پیامبران را قبل از نوح ارسال کرد. گفتم: این امت بر هدایت بودند یا گمراهی؟ فرمود: بلکه گمراه بودند؛ البته نه مؤمن بودند و نه کافر و مشرک.» [۱۱]

محقق عاقل و منصف منظور ائمه علیهم السلام را از این روایت دریافت می‌کند. امام علیه السلام با اینکه اشاره کردند این مردم برای دوره زمانی قبل از نوح علیه السلام بوده‌اند، اما تصریح می‌کند که در تصمیم خداوند بداء حاصل شده و پیامبران قبل از نوح (نه خود نوح علیه السلام) را ارسال کرده است تا مردم از گمراهی خارج شده و به نور ایمان هدایت شوند. آنچه پس از حاصل شدن بداء (امر جدید) اتفاق افتاد، فرستاده شدن پیامبران قبل از نوح علیه السلام بود؛ یعنی پیامبران قبل از نوح علیه السلام برای این مردم ارسال نمی‌شدند تا اینکه بداء حاصل شد و آنها فرستاده شدند؛ و کاملاً پیداست که «پیامبران قبل از نوح علیه السلام» شامل حضرت آدم علیه السلام هم می‌شود و بدین ترتیب نتیجه می‌گیریم آیه در

نه مؤمن بودند و نه کافر؛ چراکه پیامبری ارسال نشده بود و در نتیجه تصدیق و تکذیب معنا نداشت. پس معنا ندارد که به مردمان بعد از آدم چنین چیزی اطلاق شود که نه مؤمن بوده باشند و نه کافر.

چهارم اینکه در روایات مورد بحث نیامده است که این مردم بعد از آدم علیه السلام بوده‌اند، بلکه فقط تصریح می‌کند که این ماجرا برای برهه‌ای از زمان قبل از نوح علیه السلام است و کاملاً مشخص است کلمه «قبل از نوح» شامل مردم قبل از آدم علیه السلام هم می‌شود؛ یعنی مردم قبل از حضرت آدم علیه السلام، مردم قبل از حضرت نوح علیه السلام نیز بودند، ولی گاهی و بنا به مصالحی که بدان اشاره خواهیم کرد، ائمه علیهم السلام با صراحت کامل این مسئله را مطرح نفرمودند.

در نتیجه این مردمی که یک امت واحد در گمراهی بودند و البته نه کافر و نه مؤمن بودند، مردم و انسان‌هایی قبل از حضرت آدم علیه السلام بودند که البته خود آدم علیه السلام در میان آنها مبعوث و برانگیخته شد نه اینکه آدم علیه السلام باشد و انسان دیگری نبوده باشد. به روایت زیر دقت کنید:

«عن زرارة و حمران و محمد بن مسلم عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليهما السلام عن قوله (كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ) قال: كانوا ضلالا فبعث الله فيهم أنبياء و لو سألت الناس لقالوا: قد فرغ من الأمر» «از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام در خصوص این آیه پرسیده شد. فرمودند: آنها امت گمراهی بودند تا اینکه خداوند انبیا را در میان آنها مبعوث کرد. و اگر از مردم در این باره پرسید می‌گویند: [خدا] از این امر فارغ شد [یعنی خدا از ازل تصمیمی گرفته و در تصمیم و اراده‌اش بداء حاصل نمی‌شود].» [۹]

مطابق این روایت، بعثت انبیای الهی این‌گونه آغاز شده است که پیامبر الهی در میان مجموعه‌ای از مردم انتخاب و برانگیخته شده است؛ همان‌طور که سید احمد الحسن به آیه زیر چنین استدلال کرده است:

«قرآن می‌فرماید: خداوند آدم علیه السلام را برگزید یعنی او را از مجموعه‌ای برگزید. (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ) (بی‌تردید خدا آدم و نوح و خاندان ابراهیم و

از حضرت نوح علیه السلام تفسیر می‌کنند که همان‌گونه که توضیح دادیم، منظور از «قبل از حضرت نوح علیه السلام» اینجا همان «قبل از حضرت آدم علیه السلام» است. پس می‌توان این‌طور نتیجه گرفت که این نقل به احتمال زیاد این‌گونه بوده است: «قبل آدم و نوح ضللاً.»

کلام آخر

آنچه از جهل اربابان ادیان که خود را زعیم دین پنداشتند تأسفبارتر است این است که می‌بینیم این عده نه تنها سر از لاک جهل خود بیرون نمی‌آورند و متوجه اشتباهات خود نمی‌شوند، بلکه تمام تلاش‌هایی را که برای دفاع از دین صورت می‌پذیرد و با علم نیز هم‌خوانی دارد و بین دین و علم آشتی ایجاد می‌کند نیز سرکوب می‌کنند. این درحالی است که جوانان هر روز بیشتر نسبت به مسائل علمی آگاه شده و با دیدن مخالفت‌های این عده با علم از دین فاصله بیشتری می‌گیرند. امیدوارم از میان این جمع کسانی باشند که هنوز آلوده به قدرت و ثروت نشده و تنها به دلیل ناآگاهی با این جماعت همراه شده باشند. اگر چنین کسی این نوشتار خلاصه را ملاحظه کرد، از او خواهشمندم کتاب توهم بی‌خدایی، نوشته سید احمد الحسن را بخواند تا بتواند برای دفاع از دین توانا گردد.

منابع

۱. ر.ک: علل گرایش به مادی‌گری، ص ۱۰۱-۱۰۵.
۲. توهم بی‌خدایی، ص ۱۶۱.
۳. توهم بی‌خدایی، ص ۱۵۱-۱۶۳.
۴. بقره، ۲۱۳.
۵. الأصول الستة عشر، ص ۱۶۱.
۶. هود، ۱۱۸.
۷. یونس، ۱۱.
۸. البرهان، ج ۱، ص ۴۵.
۹. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۴.
۱۰. آل عمران، ۳۳؛ توهم بی‌خدایی، ص ۱۷۱.
۱۱. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۴.
۱۲. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۴.
۱۳. پاورقی البرهان، ج ۱، ص ۴۵۱.

خصوص زمانی صحبت می‌کند که هنوز حضرت آدم علیه السلام هم مبعوث نشده بود.

همین سؤال بین یعقوب بن شعیب و امام صادق علیه السلام در نقل دیگری وارد شده است که اگرچه در قسمتی از آن ابهام وجود دارد، اما ذکرش برای تکمیل و جمع‌بندی بحث مفید است. در این نقل آمده است:

«عن یعقوب بن شعیب قال سألت أبا عبد الله علیه السلام عن هذه الآية (كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً) قَالَ: قَبْلَ آدَمَ وَ بَعْدَ نُوْحٍ ضَلَالًا فَبَدَأَ لِلَّهِ فَبَعَثَ اللَّهُ التَّبَيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ، أَمَّا إِنَّكَ إِنْ لَقِيتَ هَؤُلَاءِ قَالُوا إِنْ ذَلِكْ لَمْ يَزَلْ وَ كَذَبُوا إِنَّمَا هُوَ شَيْءٌ بَدَأَ اللَّهُ فِيهِ» «يعقوب بن شعیب می‌گوید از امام صادق علیه السلام درباره آیه (كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً) (مردم یک امت بودند) پرسیدم، امام علیه السلام فرمود: قبل از حضرت آدم علیه السلام و بعد از حضرت نوح علیه السلام درحالی که همراه بودند. پس برای خداوند بداء حاصل شد و پیامبران را بشارت‌دهندگان و اندازکنندگان فرستاد. اما اگر با این مردم برخورد کنی می‌گویند همیشه همین‌طور بوده است، درحالی که دروغ می‌گویند؛ بلکه در این باره برای خدا بداء حاصل شده است.» [۱۲]

مطابق توضیحات گذشته روشن شد که منظور روایات از «قبل از نوح» زمان بین آدم علیه السلام و نوح علیه السلام نبوده است؛ بلکه منظور ائمه علیهم السلام قبل از آدم علیه السلام بوده که البته از نظر لفظ و مفهوم هیچ ایرادی ندارد و می‌توان به زمان قبل از آدم علیه السلام، قبل از نوح هم اطلاق کرد. همان‌گونه که می‌بینیم در روایت به صراحت عبارت قبل از آدم علیه السلام وارد شده است و این تأیید و گواهی بر ادعای مذکور است. تنها ابهامی که ممکن است در این نقل وجود داشته باشد عبارت «بعد نوح» است که به احتمال زیاد دچار تصحیف (تحریف لفظی) در نقل روایت شده است؛ همان‌طور که برخی از محققین این احتمال را داده‌اند؛ [۱۳] چون معنا ندارد که این امت واحده هم قبل از آدم علیه السلام باشد و با آمدن انبیا و پیامبران دچار اختلاف شده باشند و در عین حال بعد از نوح علیه السلام هم هنوز به شکل واحد و یکدست باقی مانده باشند. اگر این‌طور است؛ آن تفرقه و دو دستگی مؤمن و کافر کجاست که امام صادق علیه السلام می‌فرماید با آمدن انبیا پیش آمد؟

مؤید این برداشت، روایات متعدد دیگری است که همگی تاریخ یکدست بودن مردم را به قبل

سلسله مقالات پاسخ به بدعت شماره ۱۰۱ یوحنا دمشقی

قسمت بیست و سوم

پاسخ درباره گزّه‌ای که از شتر صالح متولد شد

بعد از آنکه اولین درخواستشان اجابت شد از صالح
خواستند که آن شتر بزاید، پس زایید

شتر می‌گوید: «شتری از طرف خدا وجود داشت و اینکه او کل رودخانه را می‌نوشید و نمی‌توانست از میان دو کوه عبور کند؛ زیرا جای کافی وجود نداشت.» او می‌گوید: «مردمی در آن مکان وجود داشتند، و آنها عادت داشتند یک روز [آنها] از آب بنوشند در حالی که روز بعدی شتر از آن آب بنوشد.

به علاوه، با نوشیدن آب برای آنها خوراک فراهم می‌کرد؛ زیرا به جای آب با شیر تأمینشان می‌کرد.»

سپس او می‌گوید: «از آنجا که آنها مردمانی

«دمشقی» سپس جلوه‌ای دیگر از ابتذال علمی خود را به رخ می‌کشد و مطالبی را می‌گوید که هر مسیحی عاقلی را به شک می‌اندازد که چرا باید او را قدیس بدانند؟! آیا همین قدیس شمردن او موجب نمی‌شود که بداند کلیسایش از مسیر اصلی منحرف شده است؟!»

بخش اول مقاله؛ روشنگری درباره کره شتر

دمشقی در ادامه می‌گوید:

«سپس کتاب شتر خدا وجود دارد. درباره این

در پاسخ به بیان چند محور می پردازم.

اول: پیامبران خدا به گذشته علم مطلق نداشتند

اینکه دمشق قانونی قرار داده است که در آن خدا باید تمام جزئیات را برای فرستاده خود بیان کند، در حقیقت نشان می دهد او یکی از سرسخت ترین دشمنان عیسی علیه السلام و موسی علیه السلام و تمامی پیامبران است! آیا دمشق داستان الیشع علیه السلام و پسرزن شونمی [۳] و داستان عیسی علیه السلام و پسری که روح گنگ داشت [۴] و ... را در کتاب مقدس نخوانده بود تا بداند که این پیامبران از گذشته باخبر نبودند؟! اکنون با همان قاعده ای که خودش آن را پذیرفته بود ثابت شد که الیشع و عیسی علیه السلام حق نیستند! آیا مسیحیانی که او را قدیس و حتی بسیاری دیگر او را دکتر کلیسای خود نیز می دانند این نتیجه را می پذیرند؟! یا این قانون شیطانی دمشق فقط در رویارویی با محمد صلی الله علیه و آله کاربرد دارد؟! [۵]

دوم: فقدان جزئیات در داستان های کتاب مقدس

رسوایی علمی دمشق را می توان با یک مثال نقض از کتاب مقدس نشان داد؛ بدین صورت که داستانی را از کتاب مقدس ذکر کنیم که در آن به جزئیات اشاره ای نشده است. وقتی این نوع داستان ها ذکر شوند، خودبه خود اثبات می شود که قانون دمشق قانونی شیطانی است و شیطان نادان به او وحی می کرده است؛ در اینجا به بیان یک مثال اکتفا می کنم. می خواهیم بدانید که او با رد کردن محمد صلی الله علیه و آله مخصوصاً به عیسی علیه السلام چه جفایی کرده است!

می گویم: از آنجا که پدران مقدس دمشق کتاب «پیدایش» را متعلق به موسی علیه السلام می دانستند [۶] چرا دمشق درباره داستان های روایت شده در این کتاب، چنین سؤالاتی را نپرسید؟ برای مثال، چرا نپرسید پدر و مادر «ملکیصدق» [۷] کیست؟ و تولد و فوت او چه زمانی بود؟ زیرا یوحنا ملقب به «زرین دهان» از پدران دمشق توضیح می دهد که او پدر و مادر داشت و حتی

شروع بودند، طغیان کردند و شتر را کشتند. اما او [این شتر] یک کره داشت» کره شتری که او می گوید: «وقتی مادر مرد، خدا را خطاب کرد و خدا او را پیش خودش برد.»

پس ما به آنها می گوئیم: «شتر از کجا آمد؟» و آنها می گویند: «او از جانب خدا بود.» سپس ما می گوئیم: «آیا شتر دیگری، جفت با این [شتر] وجود داشت؟» و آنها می گویند: «نه.» ما می گوئیم «پس چگونه [این کره شتر] زاده شد؟ زیرا ما می بینیم که شتر شما بدون پدر و مادر و بدون اصل و نسب است، و آن کسی که او را به وجود آورده متحمل بدی شد.» پایان نقل قول. می گوئیم:

پاسخ موجود است! محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد علیهم السلام که روایت کننده از محمد صلی الله علیه و آله هستند [۱] آن را بیان کرده اند! **این قوم صالح بودند که ماده شتری ده ماهه از صالح درخواست کردند؛ سپس بعد از آنکه اولین درخواستشان اجابت شد از صالح خواستند که آن شتر بزاید، پس زایید!** [۲] اگر دمشق ترس از شکست را کنار می گذاشت و در زمان زندگی اش با آل محمد صلی الله علیه و آله که معاصر با او بودند. روبه رو می شد و همچون شکست خوردگان بدبخت در گوشه ای نمی نشست و نمی نوشت، شاید این نوشته های بی ارزش را برای مسیحیان ناآگاه نمی نوشت!

بخش دوم مقاله؛ سرگذشت کره شتر

دمشقی در ادامه می گوید:

«همچنین قابل درک نیست که این کره شتر را چه کسی پرورش داده است. و این کره شتر بالا برده شد. پس چرا پیامبران کسی که مطابق چیزی که شما می گوئید، خدا با او صحبت کرده درباره شتر [چیزی] نمی داند که کجا می چرید؟ و چه کسی با دوشیدن آن شیر می گرفت؟ یا شاید او [کره شتر] مانند مادرش با مردم شرور برخورد داشت و از بین رفت؟ یا آیا قبل از شما وارد بهشت شد تا شاید رودخانه ای از شیر داشته باشید که شما این چنین احمقانه درباره اش حرف می زنید؟» پایان نقل قول.

حقیقی او که نقل کنندگان احادیث او بودند نیز احادیث آنان جعل می شد و به آنان دروغ می بستند [۱۴] و به دلیل دشمنی خلفای غاصب عباسی با آنان علیه السلام خفقان بسیار شدیدی حاکم بود. بنابراین نبودن جزئیات در خصوص کره شتر نمی تواند به این معنا باشد که ایشان علیه السلام درباره سرگذشت گره چیزی نگفته اند. [۱۵] **با توجه به این موضوع، فاسد بودن قانون دمشق از جهت دیگری اثبات می شود.**

پنجم: مقایسه داستانها

اگر اثبات کنیم داستان روایت شده از محمد صلی الله علیه و آله درباره شخصیت های اصلی داستان صالح، مفصل تر از برخی شخصیت های داستان های کتاب مقدس است، پوسیدگی قانون شیطانی دمشق از جهت دیگری اثبات می شود؛ حال می گویم: **احادیثی از محمد صلی الله علیه و آله وجود دارد که موضوعات بیشتری را در خصوص زمان صالح بیان می کنند [۱۶]؛ مانند:**

- (الف) زمان بعثت صالح در سن ۱۶ سالگی.
- (ب) تعداد بت های قوم صالح، ۷۰ عدد.
- (پ) روی گردانی مردم از پرستش خدا.
- (ت) آغاز دعوت جدید صالح در سن ۱۲۰ سالگی.
- (ث) پیشنهاد صالح به بت پرستان.
- (ج) صدا زدن بت ها توسط صالح و خاموشی شان.
- (چ) سؤال پرسیدن آنان از بت های خود.
- (ح) برهنه شدن و غلطیدن در میان خاک زمین در برابر بت ها و خاک بر سر ریختن و سخن گفتن با بت ها توسط بت پرستان.
- (خ) پاسخ ندادن بت ها.
- (د) دعوت صالح از آنان برای طرح درخواستشان.
- (ذ) درخواست ۷۰ نفر از بزرگان قوم از صالح برای رفتن به کوهی در نزدیکی خودشان.
- (ر) درخواست خروج شتری از کوه با این مشخصات: سرخ رنگ و پررنگ و پرپشم و با بچه ده ماهه در رحم و عرض قامت به اندازه یک میل. [۱۷]
- (ز) جزئیات خروج شتر از کوه.
- (ژ) درخواست آنان برای خروج کره شتر.
- (س) خروج و جنب و جوش کره شتر.
- (ش) سپس سؤال صالح و پاسخ آنان.
- (ص) ارتداد ۶۴ نفر از ۷۰ نفر و اتهام سحر و کذب.

فوت کرد! به رغم آنکه اطلاعاتی درباره آنها نداشت [۸] و «جروم» از دیگر پدران دمشق نیز پدر و مادر داشتن او را تأیید کرد! [۹] حتی می توان پرسش های بیشتری از جزئیات پرسید؛ مانند اینکه ملک یصدق چند خواهر و برادر داشت؟ و اسامی آنها چه بود؟ و... با توجه به اینکه موسی علیه السلام به ذکر این موضوع پرداخته، آیا دمشق موسی علیه السلام را رد می کند؟! البته این مثال را می توان به سایر پیامبران علیهم السلام نیز تعمیم داد و مثلاً این سؤال را نسبت به عیسی علیه السلام پرسیم:

چرا طبق انجیلی که دمشق آن را تأیید می کرد، او نیز چیزی در این باره نگفت؟! آیا او نیز با خدا مرتبط نبود؟!

شوم: تمرکز بر نقش اول هر داستان

در هر داستانی جزئیات بیشتری را از نقش اول آن داستان می بینیم؛ زیرا داستان قرار است بر محور او باشد؛ حتی ممکن است درباره افرادی که با نقش اول ارتباط دارند یا داستان مشترکی بین آنها وجود دارد، جزئیاتی را مشاهده نکنیم؛ مثلاً در داستان یوسف علیه السلام در کتاب پیدایش، مطلب زیادی درباره زن فوطیفار که به یوسف علیه السلام نظر داشت، وجود ندارد [۱۰]. و برای مثال مشخص نیست آیا او در طول حیاتش از فوطیفار صاحب فرزند شد یا نه؟ و در زمانی که قصد عملی کردن نقشه شیطانی خود را داشت، اهل خانه چرا نبودند و کجا بودند! [۱۱]

معتقدم هر منصفی می پذیرد که اساساً بعد از صالح علیه السلام آن شتر بود که نقش محوری داشت و حتی در قرآن ذکری از کره آن نمی بینیم. [۱۲] پس وقتی محور بر شتر باشد، قاعدتاً قضیه شبیه محوریت یوسف علیه السلام در داستان می شود! در نتیجه این نکته نیز در کنار سایر نکات ردی بر قانون شیطانی دمشق می شود.

چهارم: غاصبان و نابودی

احادیث محمد صلی الله علیه و آله

این طبیعی است که با توجه به نابود کردن احادیث محمد صلی الله علیه و آله در زمان خلفای غاصب و منع کتابت حدیث بسیاری از کلمات او به دست ما نرسیده باشد [۱۳] و از طرف دیگر زمان جانشینان

گریخت تا به بالای کوه رسید و سه بار به سوی آسمان شیون کرد [۱۸] اما آیا او کشته شد یا نه؟ در کتاب تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم قمی که در آن مجموعه ای از احادیث راسخون در آن گرد آمده است، بدون ذکر منبع اصلی این خبر آمده است که کره شتر نیز مانند مادرش کشته شد. [۱۹] اینکه آیا این گزارش از راسخون شنیده شده است یا خیر مشخص نیست. اما آنچه معلوم است این است که حتی اگر دمشقی می دانست روزانه این کره شتر به چه چیزهایی نگاه می کرد و چه مقدار غذا می خورد و چند کیلو وزن داشت برایش هیچ اهمیتی نداشت؛ چون او فقط به دنبال اشکال تراشی بود؛ اشکالاتی که به قیمت آبروریزی علمی او تمام شد.

سخن پایانی

در طول این مقاله از جهات مختلفی از طریق کتاب مقدس اثبات شد که اشکال دمشقی درباره نرسیدن برخی جزئیات از داستان شتر خدا به او فقط یک اشکال سفیهانه بر محمد ﷺ نیست، بلکه اشکال بر فرستادگانی است که او در ظاهر ادعای ایمان به آنان را دارد!

اما بیان داستانها با چه هدفی است؟

در سوره قمر پس از بیان داستان شتر خدا می خوانیم:

* و قطعاً قرآن را برای پندآموزی آسان کردیم؛ پس آیا پندگیرنده ای هست؟ * [۲۰]

- ض)** شهادت دادن آن ۶ نفر به حق.
- ط)** ارتداد یک نفر از آن ۶ نفر.
- ظ)** قاتل شتر، همان مرتد.
- ع)** مشورت برای کشتن شتر.
- غ)** بیان نام قاتل شتر (قَدَّار) همراه با بیان خصوصیات ظاهری و حرام زاده بودن او.
- ف)** جزئیات نحوه ضربه زدن قَدَّار به شتر.
- ق)** شراکت قوم صالح علیه السلام در خوردن گوشت.
- ک)** سخن صالح (ع) در واکنش به این بی حرمتی.
- گ)** وعده عذاب ظرف سه روز.
- ل)** دعوت کردن قوم به توبه و توبه نکردن قوم و سرکشی آنان.
- م)** پیش گویی صالح علیه السلام درباره رنگ صورت سرکشان قوم ظرف آن سه روز.
- ن)** تحقق پیش گویی و مکالمه قوم با یکدیگر.
- و)** توبه نکردن قوم با وجود تحقق پیش گویی.
- ه)** زمان نزول عذاب و ارسال عذاب توسط جبرائیل علیه السلام.
- ی)** نحوه از بین رفتن قوم صالح علیه السلام.

می گویم: ما حتی نام قاتل شتر خدا و اوصاف ظاهری او را و اینکه ابتدا جزو ۶ نفر مؤمن بود و سپس مرتد شد و اینکه او حرام زاده بود و سپس هلاک شد را به واسطه محمد ﷺ می دانیم!

اما آیا موسی علیه السلام نیز نام همسر فوطیفار و خصوصیات ظاهری و نحوه از دنیا رفتن او را گفت؟ مثال های بسیاری وجود دارد تا بتوان اثبات کرد که دمشقی در حقیقت بی ایمانی بود که ادعای ایمان می کرد.

ختم کلام بخش دوم: عاقبت کره شتر

ثابت کردیم که عدم رسیدن روایات روشنگری محمد ﷺ به ما درباره عاقبت کره شتر در این حقیقت که او علیه السلام فرستاده خداست خللی ایجاد نمی کند. این عدم رسیدن می توانست به دلیل نابود شدن احادیث باشد یا می توانست به خاطر عدم نیاز به تبیین این موضوع باشد.

به علاوه باید بگویم طبق کلام یکی از راسخون کسانی که از محمد ﷺ روایت می کردند آن کره شتر پس از حمله ای که به مادرش شد



خوب می‌گویی: هم مُرد و هم پدر و مادر داشت. پس چگونه [او] بدون پدر، بدون مادر بود؟ چگونه نه آغاز روزها و نه پایان زندگی؟ چگونه؟ [چرا] از بیان نشدن آن. و از این چه؟ که همان‌طور که این مرد چنین است، از آنجایی که شجره‌نامه او داده نشده است، مسیح نیز از نظر ماهیت واقعیت چنین است. بدون آغاز را بین. بی‌پایان را بین.» (موعظه‌هایی دربارهٔ عبرانیان؛ موعظه ۱۲، بند ۳)

۹. به تفسیر کتاب مقدس کاتولیک توسط جورج هیداک (George Haydock's Catholic Bible Commentary) در قسمت عبرانیان ۷:۳ رجوع کنید. | همچنین می‌توانید به بند چهارم این لینک مراجعه کنید:



۱. ر.ک: پیدایش ۳۹:۷.
۱۱. همان: ۱۱.
۱۲. ر.ک: شعراء: ۱۴۱-۱۵۸؛ شمس: ۱۱-۱۵؛ اعراف: ۷۳-۷۹؛ هود: ۶۱-۶۸؛ قمر: ۲۳-۳۱؛ اسراء: ۵۹.
۱۳. می‌توانید به کتاب «موضوع حضرت فاطمه (علیها السلام) در زمینه‌های اعتقادی، فکری و تاریخی آن» از دکتر عبدالرزاق دیراوی رجوع کنید و فصل «تأثیر نظریه عدالت صحابه بر روایت» را مطالعه کنید.
۱۴. ر.ک: سلسله جزوات آموزشی «مهم‌ترین بخش دین»، قسمت هشتم و پایانی؛ ص ۲۳ و ۲۴، روایات شماره ۲۳ و ۲۴ | لینک مطالعه در کانال تلگرام یمانیون:



۱۵. یوحنا ملقب به زین‌دهان در موعظه ۹ بر انجیل متی، بخش ۶ گفته است: «بسیاری از نوشته‌های نبوی از بین رفته است.» پایان نقل قول. | همچنین جاسپین (Justin) از پدران کلیسا. نیز در گفت‌وگو با تریاف (Trypho) چند نمونه از حذف یهودیان را اطلاع می‌دهد! (فصل ۷۲ و ۷۳). پس پذیرفتن حذف متون مقدس نیز ممکن است!

۱۶. الکافی، ط الاسلامیه، الشیخ الکلینی، ج ۸، ص ۱۸۵ و ۱۸۶.
۱۷. هر میل چهار هزار ذراع است (ر.ک: مجمع‌البحرین، الطریحی النجفی، فخرالدین، ج ۴، ص ۲۵۵) و هر ذراع برابر با حدود ۴۵ سانتیمتر است.
۱۸. الکافی، ط الاسلامیه، الشیخ الکلینی، ج ۸، ص ۱۸۸.
۱۹. تفسیر القمی، القمی، علی بن ابراهیم، ج ۱، ص ۳۳۱.
۲۰. ترجمه فولادوند، متن عربی آیه: *وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ* (قمر: ۳۲)

آری؛ داستان‌ها ذکر می‌شوند تا پند بگیریم و اشتباه گذشتگان را تکرار نکنیم؛ آنها می‌توانند حاوی برخی جزئیات باشند یا می‌توانند فاقد آن باشند. در داستان‌های کتاب مقدس نیز شاهد این حقیقتیم که برخی جزئیات گفته نمی‌شود و یک مسیحی نمی‌گوید: «چرا جزئیات و نام این افراد و... گفته نشده است؟» در انتها معتقدم هر منصفی نتیجهٔ ارائه شده را می‌پذیرد.

منابع

۱. الکافی، ط الاسلامیه، الشیخ الکلینی، ج ۱، ص ۵۳، ح ۱۴.
۲. الکافی، ط الاسلامیه، الشیخ الکلینی، ج ۸، ص ۸۶ و ۱۸۷.
۳. ر.ک: ۲ پادشاهان ۴: ۱۷-۲۷.
۴. ر.ک: مرقس ۹: ۱۷-۲۲.
۵. «به حسب ظاهر داوری مکنید بلکه به راستی داوری نمایند.» (یوحنا ۷: ۲۴)
۶. سیریل اورشلیم (ر.ک: سخنرانی‌های آموزشی، سخنرانی چهارم، بند ۳۵)؛ جروم یا ژروم (مقدمه بر کتاب پادشاهان) آگوستین (ر.ک: بر دکترین مسیحی، کتاب ۲، فصل ۸) | <http://www.bible-researcher.com/canon8.html>
۷. دربارهٔ او در عهد قدیم می‌خوانیم: «و ملکیصدق، ملک سالیم، نان و شراب بیرون آورد. و او کاهن خدای تعالی بود،* و او را مبارک خوانده، گفت: «مبارک باد ابرام از جانب خدای تعالی، مالک آسمان و زمین.* و متبارک باد خدای تعالی که دشمنان را به دست تسلیم کرد.» و او را از هر چیز، ده یک داد.» (پیدایش ۱۴: ۱۸-۲۰)؛ «خداوند قسم خورده است و پشیمان نخواهد شد که «تو کاهن هستی تا ابدالابد، به رتبه ملکیصدق.» (مزامیر ۱۱: ۴) و در عهد جدید دربارهٔ او می‌خوانیم: «بی‌پدر و بی‌مادر و بی‌نسب‌نامه و بدون ابتدای ایام و انتهای حیات بلکه به شبیه پسر خدا شده، کاهن دایمی می‌ماند.» (عبرانیان ۷: ۳) و «زیرا شهادت داده شد که «تو تا به ابد کاهن هستی بر رتبه ملکیصدق.» (همان: ۱۷)
۸. «از آن زمان بر سر راه او [کلمات] «تو تا به ابد کاهن هستی بر رتبه ملکیصدق» [به عنوان یک ایراد] قرار داشت، درحالی‌که او [ملکیصدق] مرده بود و برای همیشه کاهن نبود، ببینید چگونه آن را عرفانی توضیح داده است. «و چه کسی می‌تواند این را دربارهٔ یک مرد بگوید؟» من این را در حقیقت ادعا نمی‌کنم (او می‌گوید). منظور این است که ما نمی‌دانیم چه زمانی [یا] چه پدری داشت، نه چه مادری، نه کی آغاز شد و نه کی از دنیا رفت. و (یکی می‌گوید) این چیست؟ زیرا آیا از آن جهت که ما نمی‌دانیم، نتیجه می‌شود که او نمرده، [یا] پدر و مادری نداشته است؟

بررسی ادعای ((محمد صحاف کاشانی))

عبارت ((خسین)) در یوحنا: ۲۷ یافت نمی‌شود و حتی هیچ حرفی از ((د)) یا ((ح)) در آن وجود ندارد!

به قلم: آندریاس انصاری



■ محمد صحاف کاشانی

با اندکی جست‌وجو متوجه شدم که او مدرک دکترا دارد و نام کاملش «محمد صحاف کاشانی» است و آن‌طور که فهمیدم او مدیر مرکز تخصصی کلام و ادیان و نائبرئیس انجمن ادیان و مذاهب حوزه علمیه قم است!

■ بررسی ادعای کاشانی با نسخه آرامی

به سراغ انجیل یوحنا: ۲۷ می‌رویم تا ببینیم آیا آن‌طور که کاشانی ادعا کرد، عبارت «خسین» در آن آمده است یا نه! این آیه ۱۵ کلمه دارد و هر کلمه در یک ردیف گذاشته می‌شود و در هر ردیف ابتدا

■ پیشگفتار

چندی پیش ویدئویی را از کانال تلگرام «شبکه ولایت» دیدم [۱] که در آن فردی مشغول توضیح درباره متنی از انجیل است و در زیرنویس ویدئو یا کپشن دیدم که او را استاد کاشانی می‌خوانند. این فرد ادعا می‌کرد که در نسخه آرامی انجیل یوحنا: ۲۷ عبارت «خسین» وجود دارد که همان خسین است و به امام حسین علیه السلام اشاره دارد! ادعایی که با اندکی بررسی درستی یا نادرستی آن آشکار می‌شود! بنابراین در این مقاله قصد دارم تا نسخه آرامی این آیه را بررسی کنم و در انتها به برخی اشارات کتاب مقدس به امام حسین علیه السلام بپردازم.

حسین را در متن آرامی دیده است، اما متن سُریانی یا آرامی را حفظ نیست و تنها به‌طور دست‌وپاشکسته از روی متن فارسی بازخوانی می‌کند» به او می‌گوییم: «عبارت حسین در متن سریانی وجود ندارد! پس چگونه او دست به چنین کاری زد؟!»

■ بررسی آیه در بافت متنی

اکنون به آیات کناری نگاه کنیم و ببینیم کلام یحیی علیه السلام درباره چه کسی بود؟! در ترجمه قدیم فارسی کتاب مقدس می‌خوانیم:

(۲۶) یحیی در جواب ایشان گفت: «من به آب تعمید می‌دهم و در میان شما کسی ایستاده است که شما او را نمی‌شناسید. ۲۷ و او آن است که بعد از من می‌آید، اما پیش از من شده است که من لایق آن نیستم که بند نعلینش را باز کنم.» ۲۸ و این در بیت عبره که آن طرف اردن است، در جایی که یحیی تعمید می‌داد واقع گشت. ۲۹ و در فردای آن روز یحیی عیسی را دید که به جانب او می‌آید. پس گفت: «اینک بره خدا که گناه جهان را بر می‌دارد! ۳۰ این است آن که من درباره او گفتم که مردی بعد از من می‌آید که پیش از من شده است زیرا که بر من مقدم بود.» [۴]

باور دارم به اندازه کافی موضوع روشن است و یحیی علیه السلام درباره عیسی علیه السلام صحبت می‌کند.

■ حسین علیه السلام در کتاب مقدس

(d>eSre) | باز کردن
۱۴. حَمَه (ارقا) | حَمَه (arqe) | بند چرمی

۱۵. دَحْمَه, (د م س ن و ه ی) | دَحْمَه, (d>amsanawh_y) | کفشش

می‌بینید که عبارت «حسین» در یوحنا ۱: ۲۷ یافت نمی‌شود و حتی هیچ حرفی از «د» یا «ح» در آن وجود ندارد! همچنین هیچ‌یک از عبارات بالا حتی مفهومی نزدیک به کلمه حسین ندارد. [۲] بنابراین ادعای کاشانی نادرست است.

■ یک نکته جالب

با کمی دقت بر کلمات کتابی که از روی آن می‌خواند و مقایسه آن با ترجمه‌های فارسی، متوجه می‌شویم کتابی که دارد نسخه ترجمه فارسی هزاره نو متعلق به مسیحیان است؛ او سپس همان کتاب را می‌گیرد و چنین می‌گوید:

«اینجا تو ترجمه سریانیش اومده که اون کسی که من لایق گشودن بند کفشش نیستم حسین است.» پایان نقل قول.

درحالی‌که اندکی پیش همان متن را از همان کتاب بدون عبارت حسین خوانده بود:

(همان که پس از من می‌آید و من لایق گشودن بند کفشش نیستم.) [۳]

بله! او فقط وانمود به خواندن از روی ترجمه سُریانی یا آرامی می‌کرد! نه بیشتر! اما اگر کسی بگوید: «منظور او از این کار این است که او عبارت

کلمه بدون حرکت‌گذاری به همراه حروف استفاده شده درون پرانتز قرار می‌گیرد و سپس در بخش دوم حرکت‌گذاری آن کلمه به همراه تلفظ گذاشته می‌شود و در بخش سوم نیز معنی آن تقدیم می‌شود:

۱. حَمَه (ه ن و) | حَمَه (hanaw) | این است

۲. حَمَه (ه و) | حَمَه (haw) | او

۳. حَمَه, (د ب ت ر ی) | حَمَه, (d>b,at,ary) | که بعد از من

۴. حَمَه (ا ت ا) | حَمَه (at,e) | خواهد آمد

۵. حَمَه (و ه و ا) | حَمَه (wahwa) | او بود

۶. حَمَه (ل ه) | حَمَه (leh) | برای

۷. حَمَه (ق د م ی) | حَمَه (qd,amay) | قبل از من

۸. حَمَه (ه و) | حَمَه (haw) | او یا است (است برای اینجا مناسب است)

۹. حَمَه (د ا ن ا) | حَمَه (d>ena) | که من

۱۰. حَمَه (ل ا) | حَمَه (la) | پیشوند نفی (در انگلیسی معادل Not است)

۱۱. حَمَه (س و ا) | حَمَه (Sawe) | لایق هستم (قبلش پیشوند نفی دارد؛ پس در جمله «لایق نیستم» می‌شود)

۱۲. حَمَه (ا ن ا) | حَمَه (na) | من

۱۳. حَمَه (د ا س ر ا) | حَمَه (dasra) |

ارمیا علیه السلام پیش گویی کرد که پروردگار لشکرها (یا منجی) خواستار انتقام برای یک قربانی کنار رود فرات است. [۱۲] این قربانی که نزد رود فرات در عراق است، در نزد ما امام حسین علیه السلام است که کنار رود فرات شهید شد. [۱۳]

• تموز

حسین علیه السلام همان تموز در کتاب حزقیال است؛ کسی که زبان برای او گریه می کنند؛ [۱۴] همان دموزی یعنی فرزند نیکوکار معروف نزد سومریان که رموز ارزش توسط سید احمد الحسن برای ما روشن شد. [۱۵]

• توضیح

این ها بخشی از معرفی نامه هایی بود که به حسین علیه السلام اشاره می کرد و باور دارم این ها حداقل از معرفی نامه هایی که در کتاب مقدس و به باور مسیحیان درباره مقدس یحیی علیه السلام است، بسیار روشن تر و دقیق تر است! [۱۶] یحیایی که مسیحیان به حقانیتش ایمان دارند!

در مکاشفه یوحنا حسین علیه السلام را می یابیم! آنجا که صحبت از یک تخت نشین و بیست و چهار پیر اطراف اوست [۸] و آن تخت نشین محمد صلی الله علیه و آله است [۹] و آن ۲۴ پیر یا شیخ که تاج طلا بر سر دارند و جامه سپید بر تن دارند، جانشینان محمد صلی الله علیه و آله هستند که در وصیت او صلی الله علیه و آله به آن ها اشاره می شود و حسین علیه السلام یکی از آن ۲۴ پیر یا شیخ است.

• یکی از دوازده ستاره

در مکاشفه یوحنا می بینیم که زنی دیده می شود که آفتاب را پوشیده است و ماه زیر پاهایش است و تاجی از دوازده ستاره بر سر دارد و پسری را به دنیا می آورد. [۱۰]. سید احمد الحسن پس از آنکه نادرستی تفسیر مفسرین مسیحی را آشکار می کند [۱۱] تفسیر صحیح را ارائه کردند؛ خلاصه: «زن» در یکی از وجه ها به مادر امام مهدی علیه السلام اشاره دارد و آفتاب به محمد صلی الله علیه و آله و ماه به علی علیه السلام اشاره دارد و دوازده ستاره همان فاطمه علیها السلام و یازده فرزند ایشان علیهم السلام هستند و پسری که به دنیا می آید اشاره به مهدی اول علیه السلام دارد و در تبیین وجه دیگر اشاره فرمودند که برای زن وجه دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه او فاطمه علیها السلام است و آفتاب و ماه و دوازده ستاره به محمد صلی الله علیه و آله و خدیجه علیها السلام و دوازده امام علیهم السلام اشاره دارد و پسری که به دنیا می آید همان مهدی اول است.

• قربانی کنار رود فرات

اکنون که ادعای کاشانی رد شد ما یلم به اشاره های کتاب مقدس درباره امام حسین علیه السلام پردازیم؛ اشاراتی که به برکت علم سید احمد الحسن دانستم؛ اما لازم می بینم یک نکته را پیش از آن بگویم؛ بنابراین این بخش را به دو قسمت تقسیم کردم و قسمت دوم را به اشارات اختصاص می دهم:

اول. نیازی نداریم که برای اثبات حقانیت امامان علیهم السلام در برابر مسیحیان، به آنها نامی نشان دهیم؛ زیرا نام عیسی علیه السلام در «تسخ» یا کتاب مقدس یهودیان [۵] به عنوان فرد بشارت داده شده وجود ندارد و آنها آیاتی از کتاب مقدس یهودیان را که بارمز و اشاره است به عیسی علیه السلام تفسیر می کنند.

دوم. در ادامه برخی از متن هایی را که به امام حسین علیه السلام اشاره دارد قرار می دهم:

• بزرگ مردی از اسماعیل علیه السلام

نقشه خدا در اولین کتاب مسیحیان و یهودیان یعنی همان «پیدایش» به ما نشان می دهد که امتی با عظمت از اسماعیل به وجود خواهد آمد؛ [۶] این افراد که نزد خدا عظیم و بزرگ اند، بدون شک جانشینان خدا بر زمین باید باشند؛ پس آنها به طور خاص محمد صلی الله علیه و آله و جانشینان پس از اویند [۷] و این معرفی نامه یکی از دلایل حقانیت حسین علیه السلام از جانشینان محمد صلی الله علیه و آله و یکی از متون اشاره کننده به اوست.

• سپید جامه تاج طلا بر سر

سخن پایانی

کاری که محمد صحاف کاشانی انجام داد اقتباسی از اقدامات برخی شیعه نماهایی است که با تفسیر اشتباه از متون کتاب مقدس به مذهب شیعه ضربه می‌زنند! که در آینده نزدیک و اگر خدا بخواهد در یک مقاله به آن می‌پردازم. اما کاری که او انجام داد، فریب کاری بود! خلاصه او در اینجا متوسل به دروغ و فریب شد! می‌خواهم به تمامی مسیحیانی که این مقاله را می‌خوانند بگویم که دین اسلام سخن‌گو دارد و آن سخن‌گویان فرستادگان خداوند و در نزد ما محمد ﷺ و خلفای ایشان علیهم‌السلام در وصیت مقدس‌اند و نه کاشانی و امثالش! او حرف‌های غیر دقیق دیگری نیز گفته است که فکر می‌کنم نیازی نیست به آن‌ها پردازم. بله! نائب رئیس انجمن ادیان و مذاهب حوزه علمی قم!

پانوشت



۱.



۲.



همچنین:



۳.

۴. انجیل یوحنا، فصل اول.

۵. مسیحیان آن را عهد قدیم می‌خوانند.

۶. ر.ک. پیدایش ۲۱:۱۸.

۷. هفته نامه زمان ظهور، نشریه شماره ۱۳۶، سلسله پاسخ‌هایی به بدعت ا‌ه یوحنا‌ی دمشق‌ی قسمت پنجم | لینک:



۸. ر.ک. مکاشفه ۱:۴-۴.

۹. ر.ک. هفته نامه زمان ظهور، نشریه شماره ۱۶۵، سلسله پاسخ‌هایی به بدعت ا‌ه یوحنا‌ی دمشق‌ی قسمت هفدهم | لینک:



۱۰. ر.ک. مکاشفه، فصل ۱۲.

۱۱. ر.ک. سیزدهمین حواری، نسخه گردآوری شده دکتر توفیق مغربی، ۱۴۰.



۱۴. ر.ک. حزقیال ۸:۱۳-۱۶

۱۵. ر.ک. سید احمد الحسن، توقفگاه‌هایی برگزیده از چشم اندازه‌های سومر و اکد، توقفگاه چهارم، ص ۲۱.

۱۶. ر.ک. هفته نامه زمان ظهور، نشریه شماره ۹۲، تلنگری بر هر مسیحی‌ای که به یحیی ایمان دارد | لینک:



حجت‌شناسی قرآنی (قسمت اول)

روش استدلال به قرآن کریم برای اثبات اصول امامت و مهدویت

به قلم: عباس فتحیه

درآمد

چند سال پیش در بهار سال ۱۳۹۶ هجری شمسی به درخواست دوستان عزیزم و خانواده حقیقی‌ام (انصار امام مهدی علیه السلام) ده جلسه تدریس در موضوع حجت‌شناسی قرآنی داشتم که فایل‌های صوتی ده جلسه در تاریخ ۳۰ خرداد ۱۳۹۶ در تلگرام منتشر شد. این دوره آموزشی - همچنان که از نامش آشکار است - درصدد اثبات اصول امامت و روش شناخت امام (قانون معرفت حجت‌های خدا) بر پایه استدلال قرآنی برگزار شد. چندی بعد یکی از خواهران فرهیخته‌ام این سلسله درس‌ها را به صورت داوطلبانه حروف چینی کرد تا به شکل سلسله مقالات هم ارائه شود. خدا به ایشان پاداش خیر بدهد. ناخشنودم از اینکه به سبب مزاحمت‌های احتمالی امنیتی، اجازه ندارم حتی با ذکر نامشان کمترین قدردانی و سپاسگزاری را به جا آورم. امیدوارم این موانع به سرعت برداشته شود و پیروان اهل بیت (علیهم‌السلام) هم مانند دیگر مکاتب و مذاهب حق انتشار باورها و آثار علمی‌شان را پیدا کنند.

قرار بود این مقالات در آن زمان منتشر شود، اما مدتی بعد در تاریخ ۳ شهریور ۱۳۹۷ هجری شمسی اسیر ستم‌پیشگان شدم، تا اینکه به لطف خدا اواخر سال ۱۴۰۱ گشایشی حاصل شد. فایل حروف چینی شده سلسله درس‌های حجت‌شناسی قرآنی را مجدداً برایم ارسال کردند. مدتی گذشت تا فراغتی به دست آمد که بتوانم آن درس‌های پیاده شده را ویرایش و بازنویسی و تکمیل کنم تا به صورت سلسله مقالاتی در هفته‌نامه زمان

ظهور منتشر گردد.

آنچه پیش‌روی شماست همان قالب متنی درس‌های حجت‌شناسی قرآنی است که توسط خواهر فرهیخته و بزرگوارم حروف‌چینی شده و اینک به تکمیل و ویرایش آن‌ها پرداخته‌ام. خداوند به ایشان و همه دست‌اندرکاران در هفته‌نامه زمان ظهور پاداش نیکو عنایت کند.

قرآن معجزه‌ای علمی و ملکوتی است

قرآن کلام خداست، به این معنا که حقایق و معارفی فراجسمانی است که از طرق وحی بر قلب رسول‌الله محمد ﷺ نازل شده و بزرگ‌ترین فرستاده خدا آن معارف و حیانی را با ادبیات خودش به زبان درآورده و کاتبان وحی آن کلمات را نوشته‌اند. کسی که به وحی و نبوت و رسالت حضرت محمد ﷺ باور داشته باشد، کتاب آسمانی او را هم می‌پذیرد، هرچند بخشی از مفاهیم و آیات متشابه و رمزآلود آن را نفهمد یا پرسش‌ها و ابهاماتی در خصوص بعضی از جزئیات داشته باشد. به این افراد پیشنهاد می‌کنم کتاب «دفاع از قرآن» نوشته دانشمند بزرگ جهان اسلام «دکتر علاء السالم» را مطالعه کنند؛ چراکه در این کتاب ارزشمند پاسخ اغلب اشکالات و شبهات خود را خواهند یافت.

اعتقاد به نبوت رسول‌الله ﷺ به این معناست که آنچه او می‌گوید از نزد خداست، نه هوای

نفس او. بنابراین وقتی از قرآن کریم بحث می‌کنیم، در واقع مخاطبان ما حدود دو میلیارد مسلمان‌اند که قرآن را مهم‌ترین و اولین منبع معتبر دینی می‌دانند؛ صرف‌نظر از تمام اختلافات کلی و جزئی در اعتقادات و احکام و پیدایش فرقه‌های متعدد، همه مسلمانان و دست‌کم فرقه‌های بزرگ و معروف و شناخته‌شده آنها اختلاف و تردیدی در حجیت و اعتبار قرآن به‌عنوان مهم‌ترین منبع دینی ندارند.

قرآن کریم مهم‌ترین معجزه رسول‌الله ﷺ است؛ معجزه‌ای که بارها مخالفان را تحدی و دعوت به مبارزه کرده است. خداوند می‌فرماید: **(اگر در آنچه ما بر بنده‌مان فرستادیم تردید دارید یک سوره مانند او بیاورید و گواهان خود را غیر خدا فراخوان بدهید اگر راست می‌گویید) (وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ**

إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ). [۱]

همچنین می‌فرماید: **(یا می‌گویند که این قرآن را به دروغ به خدا بسته؛ بگو پس یک سوره مانند آن بیاورید و هر که را می‌توانید به جز خدا فراخوان بدهید اگر راست می‌گویید) (أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَلْطَعْتُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ). [۲]**

نیز می‌فرماید: **(یا می‌گویند این قرآن را به دروغ به خدا بسته؛ بگو پس ده سوره مثل آن را بیاورید که به دروغ نسبت داده شده باشد و هر کسی که می‌توانید غیر از خدا را فراخوان بدهید اگر راست می‌گویید) (أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَلْطَعْتُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ). [۳]**

منصفانی که قرآن را به‌عنوان یک کتاب مطالعه می‌کنند متوجه غیرعادی و اعجازآمیز بودن آن می‌شوند، اما واقعاً این اعجاز در چه زمینه‌ای است؟ آیا در فصاحت و بلاغت عربی است؟ آیا در اطلاعات علوم تجربی یا فلسفی است؟ آیا در پیش‌گویی‌های خارق‌العاده و دقیق است؟ در این بخش‌ها (فصاحت و بلاغت ادبی، اطلاعات علمی و فلسفی، پیش‌گویی‌ها) آثار برجسته دیگری هم وجود دارد که نمی‌توان به شیوه علمی اثبات کرد که قرآن نسبت به آنها در این زمینه‌ها به اندازه‌ای برتر است که می‌توان آن را نوعی اعجاز قلمداد کرد.

آیا ما واقعاً ملاک‌های روشنی برای سنجش میزان فصاحت و بلاغت ادبی و سایر موارد مشابه داریم که بتوانیم به شیوه علمی راستی‌آزمایی کنیم که کدام کتاب از نظر فصاحت و بلاغت ادبی یا اطلاعات علمی و فلسفی یا کفایت و کیفیت پیش‌گویی‌ها برتر از دیگر کتاب‌هاست؟ خیر؛ ما ملاک‌های روشنی برای سنجش این برتری نداریم، چه رسد به اینکه بتوانیم ادعا کنیم فلان کتاب مشخص در این زمینه (مثلاً فصاحت و بلاغت ادبی) معجزه‌آسا است؛ یعنی هیچ کتابی در حد هماوردی و رقابت با آن نیست!

بنابراین اعجاز قرآن کریم در همان زمینه‌ای است که قرآن برای آن هدف نازل شده و رسول‌الله محمد ﷺ برای آن هدف فرستاده شده و این اهداف قطعاً پیش‌گویی و آینده‌نگری یا نوآوری بلاغی و ادبی و ارائه اطلاعات خیره‌کننده علمی و فلسفی و ... نیست؛ بلکه هدفش بیرون کردن مردم از ظلمت حیوانیت و جسمانیت و

اختلافات ظاهری در قرآن برای چیست؟

در حدیث معروفی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده است که شخصی به نام ابن الکوّاء در مجلس وعظ امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مسجد کوفه نشست بود و در میانه خطبه حضرت بلند شد و تلاش کرد با ارائه نمونه‌هایی از اختلاف ظاهری تعابیر قرآنی اثبات کند که قرآن حاوی تعارض و تناقض است. امام علی (علیه السلام) به سوالاتش پاسخ داد و به او نشان داد آنچه تو به عنوان اختلاف ظاهری در تعابیر قرآنی می‌بینی و تصوّر می‌کنی نشان دهنده تعارض و اختلاف در قرآن است، ناشی از جهل تو به تفسیر و تأویل آیات است؛ پس به جای پیش‌داوری عجولانه باید از صاحب علم تأویل و تفسیر قرآن بپرسی تا معانی قرآن را برایت روشن کند. [۶]

آیا کسی که مثلاً اطلاع درستی از علم طب ندارد می‌تواند با یک مرور سطحی بر یک کتاب پزشکی اختلافات ظاهری آن را به عنوان تعارض و تناقض طب، برجسته کند؟ واضح است کسی جز فرد مّطلع و متخصص نمی‌تواند به درستی درباره یک کتاب معرفتی داوری کند؛ اما چه کسانی دین‌شناس و قرآن‌شناس اند و می‌توانند معنای آن را آشکار کنند؟

دو یادگار جدایی‌ناپذیر و گران‌بهای پیامبر (صلی الله علیه و آله)

هر مسلمانی براساس سفارش صریح پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در حدیث معروف ثقلین و دیگر متون دینی، باید به قرآن چنگ بزند؛ اما به راستی قرآن کجاست و چگونه به آن چنگ بزنیم و آموزه‌هایش را دریافت کنیم؟

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حدیث متواتری که محققان منصف شیعه و سنی شکی در اصل صدور آن ندارند، می‌فرماید من در بین شما دو امر گران‌بها (قرآن و عترت) را به جا می‌گذارم که تا وقتی به آنها چنگ بزنید گمراه نخواهید شد و این دو تا روز قیامت از هم جدا نخواهند شد. این مضمون متواتر با الفاظ مشابهی در بیشتر منابع روایی فریقین (شیعه و سنی) نقل شده است و ما در اینجا درصدد احصاء آنها نیستیم؛ مثلاً در یکی از این نقل‌ها چنین آمده: «إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا. كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَهْلُ بَيْتِي عِتْرَتِي. أَيُّهَا النَّاسُ ارْتَمِعُوا وَ قَدْ بُلِّغْتُ إِيَّاكُمْ بِبَيْتِرْدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ فَأَنْبِئْكُمْ عَمَّا فَعَلْتُمْ فِي الثَّقَلَيْنِ وَ الثَّقَلَانِ كِتَابُ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ وَ أَهْلُ بَيْتِي.» [۷] یعنی من در میان شما دو چیز

فراخواندن آنها به سمت نور و ملکوت و غیب

است. در واقع قرآن معجزه‌ای علمی ملکوتی است؛ چون تأثیری که در نفوس به جا می‌گذارد و نقشی که در ارتقای باطنی و ملکوتی افراد دارد، در سایر کتاب‌های هم‌سو و مشابه حتی در کتاب‌های آسمانی فرستادگان گذشته (عهد عتیق و عهد جدید) دیده نمی‌شود. خداوند می‌فرماید: (ا.ل.ر.* کتابی که به تو نازل کردیم تا مردم را از تاریکی‌ها به سمت روشنایی بیرون بیاوری به اجازه پروردگارشان به سمت راه عزیز حمید) (الرَّكِيَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ). [۴]

آیا کتابی را جز قرآن سراغ دارید که چنین تأثیر عمیقی در روح و نفس خوانندگان بگذارد که گویا آنها را از جهان طبیعت بیرون آورده و به سمت خدا جذب می‌کند؟

برای ژرف‌پژوهی در زمینه مبحث اعجاز قرآن پیشنهاد می‌کنم کتاب «اعجاز القرآن» نوشته دکتر علاء سالم را مطالعه کنید؛ زیرا سخنم در اینجا برداشتی آزاد از ره‌آورد این پژوهش ارزشمند بود.

قرآن کلام خداست، چون اختلاف در آن نیست و اگر از ناحیه غیر خدا بود اختلافات زیادی در آن دیده می‌شد: (أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانُ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا). [۵]

در کلمات و علوم بشری همواره اختلاف وجود دارد؛ مثلاً کلام و کتاب یک اصولی و یک فیلسوف در یک زمان با کلام فقیه، عالم و فیلسوف دیگر در همان زمان و همچنین زمان دیگر تناقض دارد. حتی در کتاب‌ها و کلمات یک دانشمند نیز اختلاف وجود دارد؛ چون انسان است و در مسیر تکامل و پویایی. برای مثال، کسانی که در فلسفه ملاصدرا (ره) کاوش کرده‌اند نیک می‌دانند که در نخستین کتاب‌هایش بسیار با نظرات و آرای فلاسفه جمهور (مشائین) همراه است و در کتاب‌های واپسینش به شدت از آن نحله فکری فاصله گرفته است.

یک انسان هر قدر نابغه باشد، باز هم یک انسان است و در طول زمان یافته‌های جدیدی دارد و لذا همواره در مسیر شدن و دگرگونی است و در نتیجه بین همه آرا و نوشته‌هایش هماهنگی دیده نمی‌شود.

الظَّالِمُونَ) [۹] «بلکه قرآن آیتی است روشن که در سینه کسانی که علم به آنها داده شده جای دارد و آیات ما را جز ستمکاران انکار نمی‌کنند».

اکنون از آنها می‌پرسیم آنان که علم به آنها داده شده و قرآن در سینه آنهاست چه کسانی‌اند؟ اگر بگویند علمای فلان مذهب و مکتب یا فلان شخص یا مفتی، خواهیم گفت: اینها را قرآن نگفته، پس این جواب هم قرآنی نیست. جواب قرآنی این پرسش مهم را به زودی در همین مقاله خواهید یافت.

همچنین می‌پرسیم چه کسانی محرم قرآن‌اند و می‌توانند معنای آن را لمس و مسح کنند؟ ما شیعیان اهل بیت علیهم‌السلام یک پاسخ روشن قرآنی داریم: تنها مطهرون (پاک‌شدگان) قابلیت تماس با آن حقیقت مکنون را دارند: **(إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ * تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ)** [۱۰] (این قرآنی است گرامی‌قدر، در نوشته‌ای ذخیره‌شده که جز پاک‌شدگان دست بر آن نزنند، نازل شده از جانب پروردگار جهانیان است).

بنابراین تا اینجا دانستیم که قرآن در سینه افرادی است که علم به آنها داده شده و تنها در دسترس افراد مطهر است و جز ایشان کسی دسترسی به حقیقت مکنون قرآن ندارد، اما مطهرون چه کسانی‌اند؟ پاسخ روشن قرآن این است: اهل بیت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) [۱۱] (ای اهل بیت، خدا فقط می‌خواهد پلیدی را از شما دور کند و شما را چنان‌که باید پاک سازد).

آنها (عامه) می‌گویند این امر مربوط به زنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است، چون قسمت نخست آیه مربوط به زنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. باید بگوییم صدر آیه که در خصوص زنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است از ضمائر مؤنث (کن) استفاده کرده، اما این بخش آیه که مربوط به تطهیر است عمداً ضمیر را تغییر داده و از ضمائر مذکر (کم) استفاده کرده و می‌گوید: خدا می‌خواهد پلیدی را فقط از شما اهل بیت بردارد و شما را پاکیزه کند!

بنابراین قسمت دوم آیه خطاب به کسانی غیر از زنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، یعنی همان اهل بیت علیهم‌السلام است که همواره تا قیامت هستند و قرآن از آنها جدا نمی‌شود و همواره پاک و معصوم‌اند. این عقیده با قرآن و عقل و نیز حدیث متواتر ثقلین

باقی می‌گذارم که اگر آنها را دستاویز قرار دهید، هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم که اهل بیتم هستند. ای مردم بشنوید! من به شما رساندم که شما در کنار حوض بر من وارد می‌شوید، پس من از شما درباره رفتارتان با این دو یادگار ارزشمند سؤال خواهم کرد؛ یعنی کتاب خدا و اهل بیتم.

در نقل دیگری آمده: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهِمَا.» [۸] یعنی من بین شما دو امر گران‌بها باقی می‌گذارم که تا وقتی به آن دو چنگ بزنید هرگز گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم. و این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا اینکه بر من وارد حوض شوند. پس بنگرید در نبودن من با این دو چه رفتاری می‌کنید.

بنابراین قرآن و عترت همیشه با هم‌اند و ممکن نیست یکی را بدون دیگری به دست آورد یا شناخت؛ مثلاً نمی‌توان گفت که قرآن را می‌شناسیم و به آن تمسک جسته‌ایم ولی مصداق اهل بیت (علیهم‌السلام) را نمی‌شناسیم یا قبول نداریم.

قرآن کجاست؟

ره‌آورد حدیث ثقلین این است که هر زمانی قرآن در ضمن مصداقی از اهل بیت (علیهم‌السلام) است؛ یعنی اگر قرآن را به مثابه یک متن یا قانون بدانیم، در هر زمان شخصی از اهل بیت عصمت (علیهم‌السلام) سخن‌گو و مفسر و مجری آن کتاب قانون است. مخالفان مذهب اهل بیت علیهم‌السلام بر این باورند که می‌توان به حقیقت قرآن بدون اهل بیت (علیهم‌السلام) تمسک کرد، و احياناً خود را قرآن‌بسند می‌نامند، درحالی‌که این عقیده آنها با خود قرآن کریم باطل می‌شود. از آنها می‌خواهیم که اگر واقعا از قرآن مطلع‌اند و خود را قرآن‌بسند می‌دانند تنها با قرآن جواب ما را بدهند. نخستین پرسش این است که قرآن کجاست که به آن تمسک جوییم؟

اگر بگویند قرآن در همان مصحف چاپ شده است، می‌گوییم که این جمله مستند قرآنی ندارد. خود قرآن فرموده من در سینه کسانی‌ام که علم به آنها داده شده: (بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا

همه تاریکی‌ها برایتان روشن خواهد شد. قرآن با میّین (روشنگر) بیان (روشن) خواهد شد: **(وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ)** [۱۲] (بر تو قرآن را نازل کردیم تا آنچه را برای مردم نازل شده است برایشان روشن کنی و باشد که بیندیشند).

اگر متن قرآن در روشنائی خود بسنده باشد، معنای «لتبیین للناس» چیست؟ مگر می‌شود چیزی را که خودش روشن است روشن کرد؟! افزون بر اینکه این ادعا با قرآن تناقض دارد، با بداهت عقلی نیز متعارض است؛ چون اهل سنت وانمود می‌کنند این کتاب خودش گویا و روشن است و نیاز به مفسّر و سخن‌گو ندارد، در حالی که خودشان و بزرگان‌شان پرکارترین مفسران قرآن‌اند و هر شخصی از آنها تفسیری متفاوت از قرآن ارائه کرده! آیا دو مفسّر بزرگ از عامه را می‌شناسید که یک تفسیر از قرآن ارائه کرده باشند و با هم اختلاف نظر نداشته باشند؟!

چه بسا بگویند مفسران شیعه هم در تفسیر قرآن اختلاف دارند. می‌گوییم: در این مسئله تفاوت مهمی بین شما و آنها نیست و هر شخص و گروه و فرقه‌ای که از منبعی غیر اهل بیت تطهیر شده رسول‌الله ﷺ برای فهم و تفسیر معارف قرآن استفاده کند، به تصریح خود قرآن هرگز به فهم و معرفت صحیح قرآن نخواهد رسید و بیراهه خواهد رفت، چه اسمش سنی باشد و چه شیعه و چه مستشرق و ملحد.

این «تو هم همچین» یکی از مغالطات رایج است؛ مثلاً وقتی به شخصی اثبات می‌کنید که دزدی کرده می‌گوید: فلانی و فلانی دزدی می‌کنند. این در نهایت می‌تواند اثبات کند که آنها هم دزد و مجرم‌اند، نه اینکه تو بی‌گناهی!

اگر تفسیرشان از سمت خدا بود اختلاف فراوان نداشت!

این اختلافات فاحش در تفسیر و فهم قرآن نشانه این است که اولاً خود متن قرآن به تنهایی روشن و آشکار و هدایتگر نیست، بلکه یک متن صامت است که هر کس با معلومات و باورهای خودش به طریقی آن را **تفسیر به رای** کرده؛ و ثانیاً آنچه به عنوان مکتب قرآن و معارف قرآنی ارائه کرده و مستقیماً به خدا و دین خدا و رسول‌الله ﷺ نسبت می‌دهند، قطعاً نمی‌تواند به قرآن و

سازگار است، اما عامه (اهل سنت) که این آیه را به زنان پیامبر ﷺ تطبیق می‌دهند، باید پاسخ بدهند که **چطور ممکن است دو مطهر با هم بجنگند و مخالفت کنند؟!** آنها خوب می‌دانند که عایشه با امیرالمؤمنین (علیه السلام) جنگید و در فتنه جمل جبهه بزرگی را برای مجاربه با امام علی (علیه السلام) تشکیل داد. **در نتیجه قطعاً یکی از این دو طرف جنگ خطاکار بوده‌اند و مطهر نیستند!**

البته این فقط یک شاهد تاریخی بود و جزو استدلال قرآنی ما نیست؛ چون بنا بر این است که فقط از قرآن استدلال کنیم، نه روایات و تاریخ. مهم این است که به شهادت حدیث متواتر ثقلین و آیات قرآنی، اهل بیت (علیهم السلام) تا قیامت با قرآن همراه‌اند و لذا در همه این آیاتی که در این مقاله بررسی می‌کنیم از فعل مضارع (مستقبل) استفاده شده که دلالت بر استمرار در آینده دارد و لذا از نظر قرآنی نمی‌توان اهل بیت (علیهم السلام) را مساوی با زنان پیامبر ﷺ دانست، چون آنها استمرار نداشتند، اما خاندان و جانشینان پیامبر ﷺ تا قیامت استمرار دارند. این مطلب را نیز به زودی در همین سلسله مقالات، به دلایل قرآنی اثبات خواهیم کرد.

بنابراین اگر بخواهیم به قرآن تمسک جوییم هیچ راهی نداریم جز اینکه مصداق اهل بیت (علیهم السلام) را بشناسیم، و اگر آنها را نشناسیم هیچ دسترسی‌ای به قرآن نداریم و این کتاب به تنهایی و جدای از اهل بیت (علیهم السلام) نمی‌تواند ما را هدایت کند.

قرآن خودش روشن است یا روشنگر می‌خواهد؟

معمولاً آنها (عامه) در برابر این استدلال به آیاتی اشاره می‌کنند که قرآن را «بیان» و «برهان» و «نور» و «تبیان» می‌شمرد و می‌گویند: قرآن خودش فرموده که من روشنم و برهان و دلیل و نور و روشن‌کننده همه چیزم. پس برای فهم قرآن به انسان نیاز نداریم.

باید بگوییم: این عقیده هم مانند دعاوی قبلی با متن قرآن مخالف است.

درست است که قرآن روشن و بیان و نور و برهان است، اما به واسطه تبیین و روشنگری خلیفه خدا، نه به صورت خودبسند. این قرآن هرگز از ثقل اصغر (اهل بیت) جدا نیست؛ پس اگر صاحبان علم و تطهیرشدگان را بشناسید و قرآن را از آنها بگیرید،

خدا و دین خدا نسبت داده شود، چون اختلاف فراوان دارد و آنچه اختلاف فراوان دارد از سمت خدا نیست، بلکه از هوای نفس است: **(أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانُ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا)** [۱۳] (آیا در قرآن تدبیر نمی‌کنند، و اگر از نزد غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف فراوان می‌یافتند).

بنابراین آنچه این عالمان دینی ارائه می‌کنند قطعاً از نزد خدا نیست، و قرآن نیست، و کلام خدا نیست، و بالتبع قابل انتساب به قرآن و دین خدا و رسول خدا ﷺ نیست؛ بلکه کلام این علماست و ما مکلفیم که به قرآن چنگ بزنیم و کلام خدا را تبعیت کنیم، نه کلام بندگان خطاکار خدا!

آنها هرگز نمی‌توانند بر این همه اختلاف سرپوش بگذارند و بگویند متن قرآن روشن است و مفسر و سخن‌گو و مبین نیاز ندارد؛ چون اگر نیازی به مفسر و سخن‌گو ندارد، پس شما چه می‌کنید؟! ساکت شوید تا خود این متن روشن همه مردم را هدایت کند!

متشابهات قرآن را چه کسانی می‌فهمند؟

خود متن قرآن گواهی می‌دهد که حاوی رمزها و متشابهاتی است که جز خدا و استواران در معرفت (الراسخون فی العلم) کسی از آنها مطلع نیست: **(هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ**

آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرٌ مُّتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا

الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ

زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا

تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ

الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ

تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ

إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ) [۱۴]



در علم به صیغه جمع بیان شده، و این نشان می‌دهد که پیامبر و بقیه راسخان در علم از یک زمره و سنخ‌اند؛ یعنی بقیه راسخون هم از همانجا آمده‌اند که پیامبر ﷺ آمده و همان‌طور که رسول الله ﷺ با نصب و نص الهی به مقام نبوت مبعوث شد، بقیه راسخان در علم هم توسط خدا تنصیب می‌شوند، نه با انتخابات و شورا! اساساً اگر از سمت خدا نیامده باشند و علم را از منبع و حیانی نگیرند چطور ممکن است راسخ و استوار در علم شوند؟!

در نتیجه برای درک قرآن و دستیابی به معارف واقعی آن و چنگ زدن به آن، چاره‌ای نداریم جز اینکه در هر زمان مصداق راسخون در علم را پیدا کنیم که همان اهل بیت و مطهرون و اولوالعلم و نیز همان اهل الذکرند.

اهل الذکر چه کسانی‌اند؟!

در آغاز گفتیم که قرآن فرموده: **(بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ)** [۱۵] (بلکه این قرآن آیات روشنی است در سینه‌های کسانی که علم به آنها داده شده؛ و جز ستمکاران کسی آیات ما را انکار نمی‌کند).

اما این کسانی که علم به آنها داده شده و معرفت قرآن در سینه آنهاست چه کسانی‌اند؟ و ما برای دستیابی به معرفت قرآن باید سراغ چه کسانی برویم؟ آیا قرآن پاسخ روشنی به ما می‌دهد؟

خداوند فرموده: **(وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رَجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ)** [۱۶] (قبل تو فقط مردانی را فرستادیم که به آنها وحی می‌کردیم؛ پس از اهل ذکر بپرسید اگر نمی‌دانید).

از مخالفان می‌پرسیم «اهل الذکر» چه کسانی‌اند؟ «اهل» به معنای خانواده و نزدیکان و خویشاوندان است، اما خانواده ذکر چه کسانی‌اند؟ و اصلاً ذکر چیست یا کیست؟

چه بسا بگویند اهل الذکر یعنی همان کسانی که اهل مطالعه و بحث در قرآن‌اند و با آن سروکار دارند. این پاسخ در اینجا اقل‌سه اشکال مهم دارد:

اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد؛ بعضی از آیات محکمت‌اند که آنها ام‌الکتاب‌اند و بعضی آیات متشابهات‌اند. اما آنها که در دلشان میل به باطل است به سبب فتنه جویی و میل به تاویل از متشابهات پیروی می‌کنند، درحالی‌که تاویل آن را جز خدا و آنان که استواران در علم نمی‌داند. می‌گویند ما بدان ایمان آوردیم؛ همه از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان پند نمی‌گیرند).

متشابهات و رمزهای مشتبه قرآن را فقط خدا درک می‌کند و کسانی که گام استوار در علم دارند، یعنی تزلزل و شک و وهم ندارند؛ چون علم را از وحی الهی دریافت می‌کنند، نه تفکر و اجتهاد بشری که پیوسته در حالت تکامل و تغییر است. چنین کسانی البته عصمت علمی دارند و همان کسانی‌اند که علم به آنها داده شده و همان مطهرون‌اند که می‌توانند کتاب مکنون (قرآن) را لمس کنند.

اهل سنت بر این امر اصرار دارند که جمله در «الا الله» تمام شده است و لذا علامت وقف را هم در رسم الخط مصحف شریف روی کلمه «الله» گذاشته‌اند تا مردم تصور کنند که جمله در اینجا تمام شده، یعنی مفهوم متشابه قرآنی را کسی جز خدا نمی‌داند؛ و راسخون در علم فقط می‌گویند خدایا ما ایمان آوردیم و نیازی به فهم متشابهات نداریم. از نظر آنها «واو» در «و الراسخون فی العلم» استینافی است و این جمله جدیدی است و عطف به «الله» نیست. ما شیعیان معتقدیم «و الراسخون فی العلم» عطف به «الله» است و معنای جمله این است که کسی جز خدا و راسخون در علم متشابهات قرآنی را نمی‌داند.

خواهیم دید که این عقیده آنها هم خلاف قرآن است، چون طبق اعراب آنها فقط خدا متشابه قرآن را می‌فهمد و حتی رسول الله ﷺ هم علم به همه قرآن ندارد! درحالی‌که به گواهی قرآن، رسول الله ﷺ مبین و روشن‌گر قرآن است. مگر ممکن است کسی که خودش حقیقت این کلام را نمی‌داند مفسر و مبین آن برای دیگران باشد؟! بنابراین رسول الله ﷺ هم جزو استواران در علم (معصومان) است و «الراسخون فی العلم» عطف به «الله» است، یعنی کسی جز خدا و راسخان در علم دانای به آن نیست. راسخون

اما واقعاً «اهل الذکر» چه کسانی‌اند؟ اگر بدانیم «ذکر» چیست طبعاً معنای اهل و خانواده و مقربین ذکر را هم می‌یابیم. ذکر همان رسول الله ﷺ است. قرآن کریم فرموده: **(فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا * رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ) [۱۸]** (یعنی از خدا پروا کنید ای خردمندان مؤمن؛ خداوند به سمت شما ذکری فرستاده، رسولی که بر شما آیات روشنگر خدا را می‌خواند...).

آشنایان با ادبیات عرب می‌دانند که کلمه «(رسولاً)» در آیه ۱۱ سوره طلاق یا عطف بیان یا بدل از کلمه «ذکر» در آیه قبل است؛ یعنی آن ذکری که برای شما فرستاده شده همان رسول الله ﷺ است. پیامبر ﷺ متذکر حقیقی (یادآوری شده) و مذکر حقیقی (یادآوری کننده) و خودش ذکر حقیقی (یاد) خدا بود. بنابراین اهل الذکر از نظر قرآن همان اهل محمد ﷺ یا آل الرسول ﷺ هستند.

این استدلال قرآنی را از منظره یکی از افراد برجسته همین خاندان عصمت و طهارت آموختم؛ یعنی امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) که در مجلس مأمون فرمود: «فَنَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ فَنَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ فَاسْأَلُونَا إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ فَقَالَتِ الْعُلَمَاءُ إِنَّمَا عَلَيْنَا اللَّهُ بِذَلِكَ الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ (علیه السلام) سُبْحَانَ اللَّهِ وَ هَلْ يَجُوزُ ذَلِكَ إِذَا يَدْعُونَا إِلَى دِينِهِمْ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ أَفْضَلُ مِنْ دِينِ الْإِسْلَامِ فَقَالَ الْمَأْمُونُ فَمَنْ عِنْدَكَ فِي ذَلِكَ شَرْحٌ بِخِلَافِ مَا قَالُوهُ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ نَعَمْ أَلَذَّكَرُ رَسُولُ اللَّهِ وَ نَحْنُ أَهْلُهُ وَ ذَلِكَ بَيْنَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَيْثُ يَقُولُ فِي سُورَةِ الطَّلَاقِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ فَالذِّكْرُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ نَحْنُ أَهْلُهُ» [۱۹]

«ما اهل الذکر هستیم که خداوند فرموده: اگر نمی‌دانید از اهل الذکر پیرسید. پس ما اهل الذکر هستیم. پس از ما پیرسید اگر نمی‌دانید. علما گفتند: خداوند در این آیه فقط

۱. این تفسیر پشتوانه قرآنی ندارد، بلکه مبتنی بر یک اصطلاح عرفی است که مثلاً به عده‌ای می‌گویند اهل کاسبی یا اهل عبادت یا اهل موسیقی. حتی این تفسیر پشتوانه لغوی محکمی هم ندارد، چون اهل و آل (که تبدیل شده همان اهل است) نزد اهل لغت به معنای خانواده و فرزندان و کسانی است که در خانه شخص جمع می‌شوند و دنباله‌اویند، و مجازاً به معنای دیگر مثل شایسته و ... استعمال شده. [۱۷]

۲. این تفسیر خلاف عقل است، چون همه کسانی که با کتاب و ذکر و علوم دینی سروکار دارند طبق این تعریف اهل الذکر محسوب می‌شوند؛ پس همه مردم باید از آنها پیرسند تا به علم برسند، درحالی که معلوم نیست کدام دسته از آنها به علم و معرفت وحی رسیده‌اند، چون این عالمان اهل کتاب و علوم دینی اختلاف بسیار دارند و صدها فرقه‌اند که همدیگر را تأیید نمی‌کنند. لذا این آیه با چنین تفسیری نه هیچ مشکلی را برطرف نمی‌کند، بلکه یک مشکل را تبدیل به هزاران مشکل کرده و می‌گوید: اگر نمی‌دانید به سراغ هریک از علمای دینی که خودش را اهل الذکر می‌داند بروید و از او پیرسید. طبعاً هدف از سؤال کردن این است که وحی را بشناسیم و به آن عمل کنیم. پس هر فرقه و گروهی موظف‌اند به هرکسی که خودش را اهل الذکر می‌داند یا آنها او را اهل الذکر می‌دانند بروند و معرفت قرآن را از او بگیرند و به آن عمل کنند. این دقیقاً مثل این است که خداوند بگوید: هر کاری دوست دارید انجام دهید و من هیچ اراده و مقصود مشخصی از وحی ندارم، اما شما به هر نتیجه‌ای برسید همان دستاورد شما کلام و پیام من است!

۳. اساساً همان عالمان دینی که خودشان را اهل الذکر می‌دانند یا مردم آنها را اهل الذکر می‌دانند، چون جزو اهل بیت و مطهران نیستند، پس قطعاً علم و معرفت حقیقت قرآن را ندارند و خودشان مکلف‌اند به اهل الذکر مراجعه کنند تا از جهل و خطا حفظ شوند و معرفت صحیح قرآن را پیدا کنند. این مسئله در دلایل قرآنی قبل توضیح داده شد. بنابراین اهل الذکر در این آیه نمی‌توانند کسانی باشند که جزو اهل بیت و مطهران نیستند و خودشان حقیقت قرآن را لمس نکرده‌اند؛ بلکه ارائه هر معنایی از اهل الذکر غیر از اهل بیت رسول الله ﷺ منتهی به تناقض این آیه با آیات قبلی می‌شود!

منابع:

۱. بقره، ۲۳.
۲. یونس، ۳۸.
۳. هود، ۱۳.
۴. رعد، ۱.
۵. نساء، ۸۲.
۶. ر.ک: طبرسی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص ۲۵۹.
۷. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۹۳.
۸. مفید، الإرشاد، ج ۱، ص ۲۳۱.
۹. عنکبوت، ۴۹.
۱۰. واقعه، ۷۷ - ۸۰.
۱۱. احزاب، ۳۳.
۱۲. نحل، ۴۴.
۱۳. نساء، ۸۲.
۱۴. آل عمران، ۷.
۱۵. عنکبوت، ۴۹.
۱۶. انبیاء، ۷؛ همچنین همین مضمون با اندکی اختلاف در تعبیر: نحل، ۴۳.
۱۷. ر.ک: شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلوم، ص ۳۴۵، المغرب فی ترتیب المعرب، ص ۵۰، المعجم الوسیط، ص ۳۱؛ لسان اللسان، ص ۵۱؛ فرهنگ ابجدی، ص ۱۶۰؛ الإفصاح فی فقه اللغة، ص ۳۰۶.
۱۸. طلاق، ۱۰ - ۱۱.
۱۹. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۲۸؛ الأمالی (للمدوق)، ج ۱، ص ۵۲۲.

یهود و نصاری را اراده کرده. امام رضا علیه السلام فرمود: سبحان الله! و آیا در این صورت رواست که ما را به دینشان دعوت کنند و بگویند دین ما برتر از دین اسلام است؟! مأمون گفت: آیا تو توضیح و شرحی خلاف سخن این علما داری؟ ابوالحسن علیه السلام فرمود: بله. «الذکر» رسول الله ﷺ است و ما اهل و خانواده اویم و این مسئله در کتاب خداوند عزوجل آشکار است، آنجا که در سوره طلاق می‌فرماید: پس از خدا پروا کنید ای خردمندان مؤمن؛ خداوند به سمت شما ذکری فرستاده، رسولی که بر شما آیات روشن خدا را می‌خواند. پس ذکر همان رسول الله ﷺ است و ما اهل و خانواده اویم.»

شاید بگویید: فرار بود استدلال ما قرآنی باشد و از روایات استفاده نکنیم. باید بگوییم: ما هم فقط از قرآن استدلال کردیم، و به سفارش قرآن برای یادگیری قرآن به اهل الذکر مراجعه کردیم. در واقع، این حدیث امام رضا علیه السلام

یک استدلال قرآنی بود. حال اگر شما به ولایت اهل بیت علیهم السلام باور ندارید، کافی است اسم گوینده را حذف کنید و این روایت را فقط به صورت یک استدلال قرآنی بنگرید!

پس اهل الذکر در قرآن همان اهل بیت رسول الله ﷺ هستند و باید معرفت و حی‌راز آنها بگیریم و از آنها پیرسیم؛ چون بدون آموختن از آنها ما حتی معنای مراجعه به «اهل الذکر» را هم نمی‌دانستیم! من می‌توانستم سیاست بورزم و آنچه را از معدن علم آموختم از زبان خودم بگویم تا چنین اشکالی مطرح نشود، اما هدفم این بود که هم‌زمان اثبات کنم که فهم قرآن مختص اهل الذکر است و یکی از مصادیق اهل الذکر را هم به صورت عملی به شما نشان دهم. آری، اهل الذکر کسانی هستند مانند امام رضا علیه السلام.

همان‌طور که دیدید این مطلب در قرآن به روشنی بیان شده بود، اما کسی جز اهل الذکر و اهل بیت رسول الله ﷺ نتوانسته بود همین مطلب روشن را برایتان روشنگری کند؛ یعنی کسی جز اهل بیت (علیهم السلام) علم به وحی و قرآن ندارد؛ و این برای منصفان و اولی‌الألباب یک نشانه آشکار است برای تصدیق استدلال قرآنی ما که گفتیم: به شهادت خود قرآن کسی جز اهل بیت مطهر رسول الله ﷺ معنای قرآن را به درستی نمی‌فهمد!

مهم ترین خبر جهان!

سید احمد الحسن ظهور کرد.

ای شیعیان و دوستداران اهل بیت علیهم السلام!

فرستاده امام مهدی و دعوت کننده به سوی او، یمانی موعود،
سال هاست که منتظر شماست.

ای یهودیان!

فرستاده ایلیا آمده است.

ای مسیحیان!

تسلی دهنده و فرستاده مسیح آمده است.

ای اهل سنت!

آن مهدی که در آخر الزمان متولد می شود، اکنون در میان ماست.

ای تمام آزاداندیشان و اهل علم در زمین!

منجی بشریت با سندی از علم و شگفتی ها آمده است.